
چگونگی
فعلیت یافتن باورهای دینی
اصغر طاهرزاده



چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی

نویسنده:

اصغر طاهرزاده

ناشر چاپی:

لب المیزان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی

مشخصات کتاب

سرشناسه : طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدیدآور : چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی/اصغر طاهرزاده.

مشخصات نشر : اصفهان: لب المیزان، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : [۱۱۹] ص.

شابک : ۱۲۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۲۶-۰

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. [۱۱۹].

موضوع : زندگی معنوی -- اسلام

موضوع : اخلاق اسلامی

رده بندی کنگره : BP۱۱/۵ /ز۹ط۲ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۴

شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۰۷۲۴۲

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی

اصغر طاهرزاده

ص: ۳

فهرست مطالب

ص: ۵

مقدمه

باسمه تعالی

عزیزانی که مباحث استاد طاهرزاده را دنبال می کنند لازم است موضوعِ به فعلیت رساندن باورهایی را که در دل مباحث به دست می آید از نظر دور ندارند. دوستان همواره می گویند با مباحث مطرح شده به خوبی متوجه حقانیت دین و دستورات آن می شویم ولی چرا نمی توانیم نتیجه ی لازم را بگیریم و «دانایی» هایمان به «دارایی» تبدیل نمی شود؟ مباحثی که در پیش رو دارید راهی است جهت تحقق امر فوق، تا إن شاءالله وارد عالَم قلب شویم و از دینداری خود میوه های شیرین بچینیم.

وقتی دل انسان راه نیفتد و گرفتار باشد، عقل او که از جلوه های دل اوست، گرفتار است و نمی تواند کار خود را درست انجام دهد و حق و باطل را درست تشخیص دهد. متأسفانه آن طور که باید و شاید در موضوع دل و قواعد آن کار نمی شود و از اسرار عمیق آن که ما را متوجه راه های ناگشوده می کند، محروم هستیم. در مباحثی که پیش رو دارید روشن

می شود که غفلت از دل همان جهل به خود است، همان تذکری که امام الموحدین علیه السلام فرمودند: «مَنْ جَهِلَ نَفْسَهُ کَانَ بِغَیْرِ نَفْسِهِ أَجْهَل»(۱) کسی که به خود جاهل است به غیر خود جاهل تر است.

در این کتاب سعی شده راه های عملی ورود به عالم قلب نشان داده شود تا از طریق قلب بتوان به عوالم غیب و ملکوت نزدیک شد و از انوار آن عالم بهره مند گشت.

استاد مباحث کتاب را طی ۲۲ جلسه شرح داده اند که خوب است عزیزان در کنار مطالعه ی کتاب از آن شرح ها استفاده نمایند.

امید است عزیزان بتوانند دل خود را به سوی عوالم بیکرانه ی هستی سیر دهند و با حقایق آن عالم مأنوس گردند، از این به بعد نتیجه ی کار به همّت ما بستگی دارد.

گروه فرهنگی المیزان

۱- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۳۳.

جلسه ی اول

اشاره

ص: ۹

بسم الله الرحمن الرحیم

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ آمِنُواْ بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَالْکِتَابِ الَّذِی نَزَّلَ عَلَی رَسُولِهِ وَالْکِتَابِ الَّذِیَ أَنزَلَ مِن قَبْلُ وَمَن یَکْفُرْ بِاللّهِ وَمَلاَئِکَتِهِ وَکُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلاً بَعِیدًا»؛(۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید، ایمان بیاورید به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاد و کتاب هایی که قبلاً نازل کرده، و هرکس به خدا و فرشتگان او و کتاب ها و پیامبرانش و روز بازپسین کفر ورزد، در حقیقت دچار گمراهی دور و درازی شده است.

وسعت نفس و حضور آن در همه ی عوالم

آیه ی فوق مؤمنین را نسبت به ایمان قبلی به ایمانی عمیق تر دعوت می کند تا با تفصیل بیشتر با حقایق عالم مرتبط شوند و بر این اساس وظیفه ی ما است که از طریق عبادات شرعی و اعمال الهی باورها و ایمان خود به حقایق را هرچه بیشتر به حالت بالفعل در آوریم تا آن جا که همراه نفس ناطقه ی خود وسعت پیدا کنیم و با حقایق عالم متحد گردیم. این

۱- سوره نساء، آیه ۱۳۶.

کار در صورتی ممکن است که خود را از محدودیت ها آزاد نماییم تا با نفس ناطقه ی خود که وسعت بیکرانه دارد هماهنگ شویم.(۱)

عنایت دارید که باورهای شرعی عبارت است از اعتقادداشتن به وجود حقایقی معنوی که در بیرون از ذهن ما واقعیت دارند و ساخته ی ذهن ما نیستند. حال سؤال این است، وقتی عقل ما متوجه شد که چنین حقایق نورانی مثل خدا و ملائکه و قیامت و نور انبیاء و اولیاء در عالمِ خارج از ذهن ما موجود است، چگونه می توان با آن ها مرتبط شد؟ به عبارت دیگر چگونه می توان خود را وسعت داد تا با آن حقایق متحد گردد و خود را در مرتبه ی آن ها بیابد؟ ایرادی که عرفا به اهل فلسفه می گیرند این است که شما «دانایی»تان را مساوی «دارائی» گرفته اید و متذکر می شوند که این حجاب بزرگ است زیرا دانایی به حقایق غیر از ارتباط قلبی و وجودی با آن هاست. البته منظورشان از اهل فلسفه؛ فیلسوفانی مثل ارسطو است وگرنه امثال صدرالمتألهین«رحمه الله علیه» که قهرمان جمع بین علمِ به عالی ترین مفاهیم، و سلوک در راستای متحدشدن با آن ها است، مقام و موقعیت شان فرق دارد.

آنچه باید در این جا تأکید شود آن است که باید در عبادات خود افقی را تعیین کنیم و سخت مواظب باشیم از آن غافل نشویم، و آن افق عبارت است از این که سعی کنیم در اثر عبادات در نفس خود، آن چیزی را که بدان معتقدیم به فعلیت برسانیم و با حقایق مورد اعتقادمان متحد شویم.

۱- در مورد بیکرانه بودنِ نفس ناطقه و چگونگی ارتباط آن با حقایق عالم وجود، به مرور در همین مباحث توضیح داده می شود.

خطا از آن جا پیش می آید که گمان کنیم آنچه از حقایق معنوی می شناسیم و بدان اعتقاد و اطمینان داریم، همین اطمینان به وجود آن ها همان اتحاد با آن ها است، و این موجب می شود که بهره ی لازم را از عبادات خود نبریم.

نفس ناطقه ی ما به جهت تجرد خاصی که دارد استعداد اتحاد با حقایق را به خوبی در خود داراست،(۱)

ولی انسانِ سالک باید برنامه ای داشته باشد

ص: ۱۳

۱- نفس انسان مجرد است؛ بدین معنی که محدودیت های عالم ماده را ندارد که بحث آن در کتاب «ده نکته از معرفت نفس» مطرح شده است. در این جا نکاتی که در رابطه با این بحث باید عزیزان متوجه باشند عبارت است از. نکته ی اول: انسان یک «تن» دارد و یک «من»، که حقیقت او همان «من یا نفس» اوست و همه ادراکات، مخصوص و مربوط به نفس است. نکته ی دوم: در موقع خواب دیدن و رؤیا، بخصوص در رؤیای صادقه، در عین اینکه بدن و جسمِ ما، در رختخواب است، خود ما در صحنه هایی حاضر می شویم که بعداً همان صحنه ها در عالم ماده حادث می گردد. یعنی ما بدون این جسم و بدن در صحنه هایی واقعی حاضر می شویم. نکته ی سوم: «تن» در قبضه «من» است و در حقیقتِ انسان دخالت ندارد. به همین جهت هم «تنِ» انسان از حالات و تأثّرات « نفس» متأثّر می شود. نکته ی چهارم: « نفس» چون بدون بدن می تواند ادراک داشته باشد و حتی بهتر از بدن حوادث را درک می کند و حوادثی را می بیند که هنوز چشم ب-دنی آنها را ندیده، پس بدن انسان نقشی در حیات انسان نداشته و نفس، بدون بدن زنده تر است و حتی می بیند که می میرد. نکته ی پنجم: نفس انسان از طریق به کار بردن «تن» کامل می شود و به همین جهت هم نفس، بدن را تکویناً دوست دارد و آن را از خودش می دان-د و با این حال چون به کمالات لازم خود رسید « تن» را رها می کند، و علت مرگ طبیعی هم همین است که «روح» تن را رها می کند. نکته ی ششم: نفس انسانی فوق زمان و مکان است و در همین راستا است که در بدن، مکان برایش مطرح نیست و در عین اینکه حضورِ«کامل» در بدن دارد، در مکان خاصی از بدن جای ندارد، زیرا مجرد از ماده است. نکته ی هفتم: همچنان که «نفس» باطنِ « تن» است، «عالَم برزخ» هم باطنِ «عالَم ماده» است و در هنگام مرگِ انسان؛ زمین، « قبرِ تن» و برزخ، « قبرِ من یا نفس» خواهد بود.

که در عبادات خود چنین هدفی را دنبال کند و این استعداد را بالفعل و در شخص خود حاضر کند. آری؛ این باور و شعور خوبی است که انسان بفهمد حقایقی در این عالم هست، و این که متوجه باشد همین حالا ملائکه و معاد و سایر حقایق ملکوتی موجودند و نیز متوجه باشد وجود نورانی پیامبران و ائمه علیهم السلام همین حالا در عالم حاضر هستند، و یا این که انسان باور داشته باشد وجود مقدس حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف همین حالا در عالم هستی حاضرند، این ها همه باورهای ارزشمندی است و حکایت از شعور خوب آن کسی می کند که متوجه وجود چنین حقایقی شده است، ولی این ابتدای کار است. کار اصلی آن است که شرایطی فراهم کنیم تا هم اکنون نفس ما با آن حقایق مرتبط و متحد گردد و شخصیت ما به گونه ای بالفعل، عین ارتباط و اُنس با آن ها باشد.

ما از طریق فلسفه و عرفانِ نظری می توانیم متوجه وجود چنین حقایقی در عالم هستی بشویم ولی کار دین ارائه ی راه کارهایی است جهت رساندن جان انسان ها به آن حقایق و اتحاد با آن ها.

ص: ۱۴

وسعت نفس انسانی

دلایـل فلسـفی به خوبی روشن می کننـد نفس نـاطقه ی انسان وسـعتی لایقِف دارد یعنی در هیـچ یک از مراتب هستی متوقف نمی شود، مقامش مقام «ماسِوی الله» است، بـدین معنی که به غیر از خـدا، تمام کمالات عالم وجود را می توانـد داشـته باشـد، ولی توانـایی داشـتن تمام کمالات عالم وجود، غیر از آن است که فعلاً دارد.(۱) وقتی انسان متوجه چنین وسـعتی در خود شد حالاـ دامن پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم را می گیرد که ای قلبی که در تمام این عوالم سـیر کرده ای، ما را با آن ها متحد گردان، درست است که به گفته ی مولوی:

ما به فلک بوده ایم، یار ملک بوده ایم

باز همان جا رویم جمله، که آن شهر ماست

خود زفلک برتریم،وز ملک افزون تریم

زین دو چرا نگذریم، منزل ما کبریا است

عالمِ خاک از کجا، گوهر پاک از کجا

بر چه فرود آمدید، بازکنید این چه جاست

بخت جوان یارماست،دادن جان کار ماست

غافله سالار ما، فخر جهان مصطفی است

و درست است که متوجه شـدیم که وسـعت نفس ناطقه ی انسان «لایقف» است و به هیچ یک از عوالم وجود محدود نیست و در تمام عوالم حاضر است، ولی سؤالی که برایمان می ماند این است که پس چرا

۱- جنبه ی تکوینی نفس ناطقه ی هر انسانی هم اکنون در تمام مراتب هستی حاضـر است ولی جنبه ی تشـریعی آن بستگی به هر انسـانی دارد که آیـا توانسـته است بـا رفع موانع به حقیقت تکوینی خود دست یابـد یـا نه. مثـل این که هر موجودی از نظر تکـوینی عین ربـط و اتصـال به خداونـد است ولی هرکس بایـد از طریـق رفع موانع و حجـاب هـا، قلب و جـان خود را متوجه پروردگارش نمایـد تا جنبه ی تشـریعی او هماهنگ با جنبه ی تکوینی او گردد و توانسـته باشد از جنبه ی تکوینی خود به نحو أحسن بهره برداری کند.

خود را در آن عوالم احساس نمی کنیم؟ آری هم اکنون نفس شما از آسمان اول تا آسمان هفتم که افق عالی آسمان هاست، در تمام آن ها حاضر است و می تواند ناظر بر بهشتیان و جهنمیان باشد. همان حضوری که حارثه بن مالك به جهت وسعت نفسش پیدا کرده بود، به طوری که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نماز صبح جوانی را دیدند که آثار ریاضت در سیمایش نمایان است. سؤال کردند «کَیفَ اَصْبَحْتَ یا زَید؟» ای زید در چه حالی هستی؟ عرض کرد «اَصْبَحْتُ یا رَسُولَ اللّه مُوقِناً» ای رسول خدا در حال یقین هستم. حضرت فرمودند: «اِنَّ لِکُلِ یقِینٍ حَقِیقَةٌ فَمَا حَقِیقَتُ یقِینِک؟» برای هر یقینی حقیقتی و آثاری هست، حال حقیقت و آثار یقین تو چیست؟ جوان گفت: یا رسول الله! بر اثر یقین همواره محزونم و شب ها خواب را از چشمانم ربوده... نَفْسم به کلی از دنیا و آنچه در آن است انصراف پیدا کرده تا جایی که کَأنَّ عرش پروردگار را می بینم که برای حساب نصب شده و همه برای حسابِ قیامت محشور شده اند و من در میان آن ها هستم ... پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخنان جوان را شنیدند رو به مردم کرده فرمودند: «هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللّهُ قَلْبَهُ بِالْاِیمان»؛ این بنده ای است که خداوند قلب او را به ایمان منوّر کرده است، و به او فرمودند: «اَلْزِمْ مَا اَنْتَ عَلَیه»؛ این حالتی را که در آن هستی حفظ کن.(1)

با توجه به این که آن جوان عرض کرد یا رسول الله من دارم جهنمیان و بهشتیان را هم اکنون می بینم و خودم را هم در قیامت می بینم، و حضرت هم تأیید فرمودند، پس

۱- «الکافی»، ج ۲، ص ۵۳.

می شود در عین این که انسانی در صف نماز صبح نشسته است نفس او بالفعل در عالی ترین عوالم وجود حاضر باشد.

معنی نورانی شدن قلب

نورانی شدن قلب بدین معنی است که قلب توان نظر به حقایق را پیدا کند. انصراف از دنیا، نفس را جلو می برد و انسان در جلوی خود، حقایق معنوی را می بیند. همان طور که چشمِ سر جلوی پایش را می بیند تا زمین نخورد. وقتی حدّ انسان «لا یقف» است تمام عالم هستی جلوی اوست و اگر بتواند نگاه کند، می بیند. چون نفس ناطقه از نظر تکوینی هم اکنون در تمام عوالم غیب حاضر است، عمده توسل به رهنمودهای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه ی معصومین علیهم السلام است که راه حضورِ بالفعل در این عوالم را به ما نشان دهند تا تشریعاً و با اختیار خود در شخصیت تکوینی خود محقَّق شویم.

همه ی ما فطرتاً همه ی کمالات را داریم ولی اراده مان به طرف دیگری است، اگر همه ی اراده ی خود را یک اراده کنیم و بخواهیم حقایق موجود در جلوی خود را بنگریم، از حجاب ها عبور می کنیم و آن حقایق را می بینیم.

ما در عوالمِ غیبیِ عالم هستی حاضریم ولی متوجه چنین حضوری نیستیم. مثل این که نفس ما در ضربان قلب ما حاضر است و اگر نفس از بدن منصرف شود دیگر قلب ضربان ندارد، ولی در حال حاضر اراده ی خاص ما - که خودمان به عنوان شخص خودمان ضربان قلب خود را اراده کرده باشیم- در صحنه نیست. نفس ناطقه ی انسان به همان صورت که در ضربان قلب حاضر است، در همه ی عوالم هستی حاضر است و نسبت به همه ی

آن ها آگاهی دارد اما شما به عنوان شخص شخیص خودتان چنین حضوری را برای خود بالفعل نکرده اید، چون به چیزهای دیگری نظر دارید و آن ها را انتخاب نموده اید. باید خودتان آن حضور را انتخاب کنید تا سرمایه ی شما محسوب شود و با داشتن آن استعداد، در آن عوالم بالفعل حاضر باشید. برای چنین حضوری، عبادات مستمر و زیارات و اعتکاف لازم است و اگر استمرار در اعمال عبادی با توجه به چنین افقی باشد، معجزه می کند، زیرا نیازی نیست که به آن عوالم بروید، شما در آن عوالم هستید، کافی است آن عوالم را انتخاب کنید و با انصراف از غیر، به آن ها نظر بیندازید. ارتباط بالفعل با آن حقایق به خودی خود پیش می آید، همین که وارد وادی نظر به حقایق شویم آرام آرام نظارت بر آن ها و اتحاد با آن ها شروع می شود و آنچه را باور داریم و نفس ناطقه ی ما هم در کنار آن حقایقی که ما باور داریم حاضر است، به صورت بالفعل برای ما محقق می شود، درنتیجه خود را با همه ی عوالم مأنوس می یابیم.

در یک جمع بندی تا حال این چند نکته مطرح شد:

۱- نفس ناطقه ی ما در تمام عوالم هم اکنون حاضر است، چون حدّ انسان به جهت ذات مجردش «لایقف» است.

۲- ما به عنوان یک انسانِ مؤمن به وجود حقایق عالم معنا - اعم از ملائکه و قیامت و ارواح ذوات مقدس ائمه ی معصومین علیهم السلام - باور داریم.

۳- استعداد بالفعل کردن این باورها و متحدشدن با آن حقایق در ما هست، باید را ه کار آن را بشناسیم و به عنوان برنامه ی درازمدت بدان عمل کنیم.

۴- برای بالفعل کردن باورها باید اولاً: موانع را رفع نمود. ثانیاً: عوامل تحقق آن ها را به صحنه آورد.

موانع ارتباط با حقایق

در یک کلمه می توان گفت آنچه مانع اتحاد جان انسان با حقایق می شود «دنیا» است، دنیا به همان معنایی که قرآن و روایات آن را معرفی می کنند.

شاید مشخص ترین خصوصیات دنیا که حجاب کامل بین ما و حقایق می شود «زمان مندی» دنیا است. فلسفه ی حکمت متعالیه به خوبی ثابت کرده که وقتی ذات عالم ماده عین حرکت است و زمان هم حاصل حرکت است پس دنیا عین زمان است. اگر ما بخواهیم از ذات دنیا آزاد شویم باید از ذات زمان آزاد شویم، و دین راه کار آزادشدن از زمان را به خوبی برای ما بیان فرموده، که إن شاءالله روشن خواهد شد.

به هرحال برای بالفعل کردن باورها و متحدشدن با حقایقِ عوالم هستی باید از دنیا به عنوان مانع آن هدف، بگذریم. شاخصه ی دنیا زمان است و عامل تحقق حضور در عوالم معنا «قلب» است، باید قلب را به صحنه آوریم تا حضور بالفعل ما در عوالم غیبی عالم ممکن شود. هرکس به اندازه ای که بتواند قلب خود را به صحنه آورد و به تعبیر دیگر هرکس قلب داشته باشد راه ارتباط و اتحاد با عوالم عالیه ی هستی را یافته است.

وظیفه ی ما است که دائماً در انجام عبادات و باورهای خود قلب را در صحنه نگه داریم و نگاهمان به دنیا، نگاهی فوق زمان و زمان زدگی باشد، تا هم راه ارتباط با حقایق پیدا شود و هم قلب حرکت کند. عباداتی مثل

نماز و روزه و حج و زیارت ذوات مقدس معصومین علیهم السلام و اعتکاف برای آن است که «راه» پیدا شود. چون در این گونه عبادات باید نظرت را از همه ی راه هایی که در زندگی ساخته ای، برگردانی، حتی طوری باشد که خیالات دنیایی را هم با خود نیاوری.

وقتی «راه» پیدا شد و قلب هم در صحنه آمد عبادات ما نتیجه می دهد، چون انسان در چنین شرایطی است که می تواند به سوی عالم معنی حرکت کند و با انوار عالم اعلی روبه رو شود و از آن ها نور و معرفت بگیرد و بصیرت یابد.

اگر از عباداتِ خود بهره ی لازم را نمی گیریم چون هنوز راه برایمان پیدا نشده است، اگر راه پیدا شد با کم ترین عبادات بیشترین نتایج حاصل می شود. وقتی راه پیدا شد بسیاری از مؤمنین در حدّ امثال مرحوم قاضی طباطبائی«رحمه الله علیه» خواهند شد. چون اکثر مؤمنین کمتر از آن عزیز عبادت نمی کنند، مشکلشان در چگونگی عبادت است، نه در کمّیّت آن. حتی اگر بعضی از عزیزان رغبت به عبادت طولانی ندارند چون در راه نیستند تا با نورِ عباداتشان شوقِ به جلورفتن پیدا کنند. بیشتر باید به دنبال راه باشیم، راه که پیدا شد همان اذکار و عبادات که انجام می دهید برای نتیجه گیری کافی است، صلوات های ما آن صلواتی می شود که اولیاء الهی با ذکر آن هزاران حجاب را رفع می کنند. اگر در عباداتتان دل نورانی شد علاقه تان به عبادات شدیدتر می شود و شوق ادامه ی آن در شما رشد می کند، تا جایی که نمی توانید از آن ها دل بکنید. عمده در این مسیر برای رسیدن به چنین فعلیتی، یکی «رفع موانع» و دیگری «ایجاد عوامل» است.

حجاب زمان

آزادی از زمان و عبور از گذشته ای که رفته و مشغول نشدن به آینده ای که نیامده است، موجب می شود که ما از دوچیز که هیچ کدام فعلاً نیستند، یعنی «گذشته» و «آینده»، آزاد شویم و در «حال» قرار گیریم. حقایق عالم معنا، فوق هر زمان و مکانی، همین حالا موجودند، پس آن که به گذشته و آینده نظر دوخته، به حقایقی که هم اکنون موجودند و در جلوی جان او قرار دارند نظر ندارد، چنین کسی چگونه انتظار دارد با حقایق مرتبط شود در حالی که او چشم جان خود را جای دیگر انداخته است.

ای

کمان و تیرها انداخته

یار

نزدیک و تو دور انداخته

این که می گویند؛ «اَلْمُعْتَکِفُ یعْکُفُ الذُّنُوبَ وَ یجْرِی لَهُ مِنَ الْأجْر، کَأجْرِ عامِلِ الْحَسَناتِ کُلَّها»؛(۱) معتکف از گناهان باز می ایستد و بدین وسیله اجری مانند اجر کسی که همه ی نیکی ها را انجام می دهد، خواهد داشت. چون محبت از دنیا و خرید و فروش و بحث و جدل و صحبت زیاد، موجب می شود که روح نتواند به جنبه ی تجرد خود - که ماوراء زمان است- منتقل شود و بر شخص معتکف چنین اعمالی روا نیست. از آن مهم تر برای نزدیکی به جنبه ی تجرد، اعمال حج است که باید تماماً دنیا را پشت سر بگذاری و از کثرت به سوی وحدت سفر کنی. حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه ی «فَفِرُّوا اِلَی اللّه» که می فرماید: به سوی خدا فرار کنید؛ فرمودند: «مِنَ الظُّلْمَهِ اِلَی الْحَج» از ظلمت دنیا به سوی حج و رؤیت حق فرار کنید.

ص: ۲۱

۱- «کنزالعمال»، ج ۸، ص ۵۳۱.

تـا مـا نظر به گذشـته و آینـده داریم، از واقعیات هستی که در «حال» قرار دارنـد محجوب هستیم. برای آزادشـدن از گذشـته و آینده، به کاربردن دسـتورات دین بسیار کارساز است. واقعیت این است که ذات و جان ما فارغ از هر زمانی در حال حاضر در همه جا حاضـر است، ولی وَهم ما خیالات غیر واقعی برای خود می سازد و ما را مشغول گذشته و آینده می کند. چون ذات ما آزاد از گذشته و آینده در «حال» حاضر است، اگر خود را در دست خیالات و آرزوها ندهیم بیش از آن که تصور کنیم، خود را در «حال» حاضر می یابیم، نپرسید چطور؟ همت کنید می یابید. چون انسان از چیزهایی سؤال می کند که وجود آن نزد آدم نیست، ولی در موضوع ارتباط با عوالم غیب، جای نگاه کردن است و نه جای سؤال کردن. آیا کسی سؤال می کند تابلویی را که جلوی ما است چطور نگاه کند؟ کافی است نگاه کند، می بیند. باید به عوالم غیب نظر کنید، مطمئن باشـید می بینید. شـما به اصول خود توجه کنیـد و مجردبودن و لا-یقف بودن و فوق زمـان و مکان، در همه ی عوالم حاضـربودنِ خود را از نظر دور ندارید، نگاه کنیـد، می بینید. این موضوع باید به خوبی روشن شود که اگر با عوالم غیب و معنی مرتبط نیستیم، هنوز خودمان نیستیم، غیری را جای خود نشانده ایم، کافی است به خود برگردیم.

حیله

کرد انسان و حیله اش دام بود

آن چه

خود پنداشت خون آشام بود

در

ببست و دشمن اندر خانه بود

حیله ی

فرعون از این افسانه بود

ص: ۲۲

امکان فهم زبان دین

تمام دستورات دین برای آن است که خود را از ناخود جدا کنیم و با خودی باشیم که عین حضور در عالم وجود است. انسان به جهت ذات خود، در همه ی عوالم حاضر است و اگر کسی خود را خیلی آلوده به دنیا نکرده باشد، زبان دین را می فهمد، چون دین چیزی جز همان حقایقی که انسان با آن هاست، به انسان متذکر نمی شود. میان سخن دین که نظر به حقایق غیر محسوس دارد با سخن اهل دنیا که از اعتباریات و قراردادهای ذهن بشر سخن می گویند، فرق بسیاری است. اعتباریات نسبت هایی است که در رابطه با زندگی زمینی پیش می آید، مثل یک طرفه بودن خیابان که یک طرفه بودن در ذات خیابان نیست، ما قرار می گذاریم که به جهت رفع مشکلِ ترافیک آن را یک طرفه کنیم. از آن طرف علم ریاضی، قواعد نظام موجود در عالم کثرت را تبیین می کند و در محدوده ی عالم کمّیات متوقف است. حال نفسِ بعضی از انسان ها به دقائق نظام کمّیات نظر ندارد و لذا ریاضیاتشان ضعیف است، ولی چون نفس انسان در عوالم غیب و معنی حاضر است، و دین نیز متذکر آن عالم است، نمی شود گفت کسی در ذات خود استعداد دیندارشدن ندارد. می شود انسان به اعتباریات بشری توجهی نداشته باشد، چون اعتباریات حقیقتی ندارند که نفس با آن ها مرتبط شود. همچنین می شود کسی ریاضیاتش ضعیف باشد، چون او به عالم کمیات نظر نمی کند، اما نمی شود کسی در ذاتش دین داری اش ضعیف باشد، چون ایمان عبارت است از این که نفس انسان بدون حجاب

بـا حقایق عالم مرتبط گردد، و این در ذات همه ی انسان ها هست، مشـکلشان در حجاب هایی است که بین خود و آن حقایق ایجاد کرده اند.

فلسـفه با «مفاهیم» عالم وجود مرتبط است و لازمه ی دانستن فلسـفه، دانسـتن بعضی از مقدماتی است که فیلسوفان وضع کرده انـد. فلسـفه دانی کـار خـوبی است، ولی موضـوع آن مفهوم وجود است و بـا «مفـاهیمی» از حقـایق مرتبـط است و نه بـا وجودِ حقـایق. آیـا واقعـاً این عَرَض و جوهر که در فلسـفه برای پدیـده هـا قائل می شویم، در واقع و در خارج هست؟ یا این ها حکم ذهن مـا است که بر خـارج حمـل می کنیم تـا بتوانیم آن را تحلیـل کنیم، به همین جهت بعضـی هـا هر چه فکر می کننـد نمی تواننـد جوهر و عَرَض را بپذیرنـد. در فلسـفه می گوییم؛ رنگ سـیب عرض است و ذات سـیب جوهر است، طرف مانده است مگر بیشتر از یک سـیب در بیرون هست، جوهر و عرضـش کو؟ پس نمی توان گفت اگر کسـی فلسفه ندانست دین داری اش ضعیف است، چون ایمان از طریق ارتباط قلب با حقایق خارجی مُحَقَّق می شود و این توانایی در هر نَفْسـی هست. ما نباید دین را با اصطلاحات فلسفی مخلوط کنیم تا اگر مردم نتوانستند فلسفه را بفهمند احساس کنند بی دین اند.

راه برگشت به ذات بی زمان

به نظرمی رسـد تا حـدّی روشن شـد که ما بی زمانی و بی مکانی را در ذات خود داریم. پس ابتـدا باید متذکر بی زمانی و بی مکانی خود باشـیم و سـپس آن را برای خود بالفعل کنیم تا بتوانیم فوق زمان و مکان زندگی نماییم، و عرض شد شرط بالفعل کردن آن، فاصله گرفتن از دنیا و عالم

ماده است، فاصله گرفتن از دنیایی که عین حرکت و زمان است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در رابطه با آن فرمودند: «دَعُوا الدُّنْيَا لِأَهْلِهَا فَمَنْ أَخَذَ مِنَ الدُّنْيَا فَوْقَ مَا يَكْفِيهِ أَخَذَ حَتْفَهُ وَ هُوَ لَا يَشْعُرُ»(۱) دنیا را به اهل دنیا واگذارید، و هرکس از دنیا بیش از مقدار نیازش برداشت کند، ناخودآگاه دست به نابودی خود زده است. این نوع دستورات که تأکید می فرماید ما از دنیا فاصله بگیریم عملاً به ما می فرماید به ذات بی زمان خودتان برگردید. چون دوری از دنیا یعنی انصراف از آرزوهای آینده و غم های گذشته و این یعنی آزادی از حجاب زمان و برگشت به ذات خود، همان خودِ مجردِ مستقَر در مقام «حال» و گسترده در تمام عوالم هستی.

وقتی انسان به «حال» برگشت، خدا هم در «حال» است، پس ارتباط با خدا ممکن می گردد و راه پیدا می شود. به اصطلاح می گوئیم وارد حضور قلب شدیم. قلب یعنی همان حقیقت انسان که در ذات خود از زمان و مکان آزاد است. پس وقتی قلب در صحنه آمد یعنی ناخودِ انسان رفت و خودِ واقعی انسان به صحنه آمد، خودی که استعداد ارتباط با خدا و عوالم غیب در او هست.

در بحث «اعتکاف و چگونگی ورود به عالم آن» عرض شد، اعتکاف به آن نحوی که به ما دستور داده اند یک نوع مُردن و خارج شدن از قیل و قال دنیا و وارد شدن به برزخ است، و به این جهت در اعتکاف باید روزه دار باشید تا به احوال انسانی که مرده است نزدیک شوید و مثل مرده که در دست غسّال است، خود را در دست اراده ی خداوند قرار دهید. در

۱- «مجموعه ورام»، ج ۱، ص۱۵۶.

آن شـرایط هیچ اراده و نقشه ای برای خود نکشـید تا حجابِ اسباب و وسایل از جلوی قلب شما کنار رود، از خود بمیرید تا به نور الهی زنـده شویـد. مثل انسانی که وقتی از حیات دنیایی مُرد به حیات برزخی زنده می گردد و در نتیجه متوجه واقعیاتی در اطراف خود می شود که تا آن موقع از آن ها غافل بود. وقتی انسان را در قبر گذاشتند و لحد را بر روی او قرار دادند، نَفْس او که تا حال امیـد داشت دوباره این بـدن را به حرکت بیندازد و به زندگی دنیایی ادامه دهد، دیگر ناامید می شود، همین که در اثر آن ناامیـدی، از تـدبیر بدنِ خود منصـرف شد، یک مرتبه خود را با ملائکه ی نکیر و منکر روبه رو می بیند، ملائکه ای که نفس نـاطقه یـا قلب ما همین حالا در کنار خود دارنـد ولی به جهت توجه به بـدن و امور مادی در منظر ما قرار نمی گیرنـد. با توجه به این قاعـده، آنچه را بایـد خوب بفهمیم آزادی از بدنی است که ما را در زمان نگه داشـته و مانع به صـحنه آمدن قلب شده است تا حقایق غیبی را که در کنار آن ها قرار دارد ببیند.

این که به ما دستور داده اند «مُوتُوا قَبْلَ اَنْ تَمُوتُوا»؛(۱) قبل از آن که بدن هایتان بمیرد، خودتان بمیرید، یعنی جان و روان را از دنیا بیرون بکشید تا با ذات خود که به وسعت هستی است روبه رو شوید.

نفس انسان در ذات خود آماده ی سـیر به سوی عوالم غیب و قیامت است ولی گرفتار صورت های دنیا شده، باید آرام آرام و با عباداتِ ممتد و مستمر، آن را به حقیقتش بر گردانیم.

۱- «مصباح الشریعه»، ترجمه عبدالرّزاق گیلانی، ص ۴۶۵.

اراده های ممتد؛ عامل حضور در عوالم غیب

کودکان را ملاحظه کرده اید که در ماه های اول تولدشان به سختی دستشان را بالا می آورند، ولی به طور مستمر این کار را ادامه می دهند و چون استعداد آن را در بدن خود دارند بالأخره موفق می شوند که دستشان را بالا بیاورند. حالا برای آن که دستشان را به دهانشان برسانند مشکل دارند، هر چه اراده می کنند تا دست را به طرف دهنشان بیاورند این طرف و آن طرف می رود، ولی چون استعداد این که دستشان را به دهانشان برسانند دارند، با استمرارْ بالأخره موفق می شوند. در مورد نفس هم نباید بگوئیم اگر نفس استعداد حضور در عالم غیب و قیامت را دارد پس چرا خود را در آن عوالم حاضر نمی یابیم؟ فراموش نکنید فعلاً مقیم «اسفل سافلین» هستید، باید با اراده های ممتد و مستمر و به عنوان شخص خاص، حضور در آن عالم را اراده کنید تا آرام آرام حجاب های بین شما و آن عوالم رقیق شود و بتوانید با عوالم برتر ارتباط بر قرار کنید. همان طور که نفسِ کودک می طلبد دستش به دهانش برسد و مرتب بدن را به کار می گیرد و به آن فرمان می دهد تا بدن آماده ی پذیرش فرمان نفس شود تا آن جایی که وقتی نفس اراده کرد، بدن فرمانش را بپذیرد. انسان هم وقتی از طریق معارف الهی متوجه حقایق عالم معنا شد و با انصرافِ قلب از دنیا، نظر خود را به آن حقایق انداخت، حالا با عبادات مستمر نظر قلب خود را متوجه عالم غیب می کند تا آرام آرام خود را در آن جا حسّ می کند، چون ذاتش در آن جا است، کافی است حجاب ها کنار رود. در صورت رویکرد درست، عبادات موجب کناررفتن حجاب ها و بالفعل شدن باورها می شود.

ص: ۲۷

رفع حجاب بین خود و عوالم غیب و قیامت، از طریق شناخت عوامل غفلت و رفع آن ها ممکن است وگرنه ذات انسان هم اکنون در آن عوالم حاضر است ولی خود را در آن جا احساس نمی کند و از انوار آن عالم بهره مند نمی شود.

استعداد حضور در عوالم معنا هم اکنون در همه هست، مثل حضور فطرت که در همه هست، ولی همان طور که هرکس باید فطرت خود را وارد زندگی کند و آن را به صورت بالفعل در آورد، هرکس باید حضور خود در عوالم معنا را وارد زندگی کند و به عبارت دیگر سعی کند با آن ذاتی از خودش زندگی کند که در عوالم هستی موجود و حاضر است و این با آن نوع مُردن که عرض کردم ممکن می شود، اگر از آن غفلت کنیم قوه ی واهمه دوباره ما را به گذشته و آینده وصل می کند و از واقعی ترین واقعیاتِ عالم وجود محروممان می نماید.

با عبور از قوه ی واهمه که ما را گرفتار خاطرات گذشته و یا آرزوهای آینده می کند می توان با حقیقت خود که حاضر در همه ی عوالم هستی است با حقایق عالم غیب مرتبط شویم و در «حال» قرار بگیریم و با آنچه در «حال» قرار دارد مرتبط شویم. البته این نوع در «حال» و «حضور»رفتن غیر از آن نوع بی قیدی است که مکتب های شبه عرفانی پیشنهاد می کنند و نیز غیر از «اکنون زدگی» است که انسان در آن موقعیت ها نظر به هیچ حقیقتی ندارد.

انسان با پیشنهادهایی که مکتب های شبه عرفانی می کنند و یا با «اکنون زدگی»، در یک «حال» وَهمی گرفتار می شود که به هر حقیقتی

پشت می نماید. ولی آن «حال» و «حضوری» که از طریق دستورات شرعی و با آزادشدن از آرزوهای بلند دنیایی به دست می آید انسان را به مقام جمع با معانی وارد می کند.

عبور از صُوَر ذهنیه و کشف صور برزخیه

هرچه انسان از طریق به صحنه آوردن ذات مجرد خود از گذشته و آینده آزاد شد و به «حال» آمد، متوجه می شود در مقام «جمع» است و گذشته و آینده دیگر خیلی قدرت خارج کردن او را از حال و حضور ندارند. انسانِ زمان زده، قیامت و خدا را دور می بیند ولی هرچه بیشتر به ذات مجرد خود برگشت کند، قیامت و خدا را نزدیک تر می یابد، به طوری که اگر در این مسیر رشد کرد، آینده را نیز نزد خود می یابد. اولیاء الهی با همین نگاه، آینده را هم اکنون در نزد خود دارند و به بقیه خبر می دهند. مثل وقتی در قیامت حاضر می شوید که در آن حال همه ی گذشته ی دنیایی شما نزد شما حاضر می شود و به قول قرآن: «یَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا»؛(1)

آنچه را انجام داده در نزد خود حاضر می یابد. روزه و مسجد و اعتکاف کاری شبیه قیامت با نفس انسان انجام می دهد، به شرطی که خودمان مسائل گذشته و آینده را به دنبال خود نبریم و خود را از حضور در «حال» محروم ننماییم. اگر در مسجد و اعتکاف و حج و زیارت در فکر آن هستیم که مثلاً فلان چک را چطوری

۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۰.

با فلان چک جفت و جور کنیم، انتظار نداشته باشید نفس شما آماده ی سیر در عوالم غیب و معنا باشد.

کاری کنید تا با به حضوربردن نفسْ در «حال»، راه را پیدا کنید، راه که پیدا شد اگر سری هم به دنیا زدید، نفس شما دوباره به همان حالت حال و حضور بر می گردد و سیر خود را ادامه می دهد. این همان مقامی است که قرآن در موردش می فرماید: «رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ»؛(۱)

انسان هایی که خرید و فروش، آن ها را از یاد خدا غافل نمی کند. اگر خیال و خاطره ای آمد که شما را از «حال» خارج کند، شما آن را دنبال نکنید و به دنبالش راه نیفتید، این ها صُوَر ذهنیه ای هستند که از دنیا با خود آورده اید، طوری نیست که می آید، اشکال وقتی پیدا می شود که شما هم از آن ها استقبال کنید. وگرنه می آید و چون تحویلش نگرفتید می رود و هدیه ی بی توجهی به صُوَر خیالیه، حضور بیشتر شما در عوالم بالاـ خواهد شد. و معنی و برکاتِ آزادشدن از قیل و قال دنیا بیشتر برایتان روشن می گردد. باید مواظب بود در خلوتِ خود اراده های اهل دنیا در ما حاکم نباشد و نظر به مشیت الهی داشته باشیم و خود را در اختیار فرمان او قرار دهیم.

تولدی دیگر

باید در امثال اعتکاف و حج و زیارت با کنترل اراده های دنیایی، مزه ی عبور از صُوَر ذهنیه ی دنیا را به جان خود بچشانیم و عملاً به تولدی دیگر

۱- سوره ی نور، آیه ی ۳۷.

دست یابیم، چنانچه حضرت عیسی علیه السلام فرمودند: «لَنْ یَلِجَ مَلکوتَ السّمواتِ و الأرضِ مَنْ لُمْ یُولَد مَرّتین»؛(۱) کسی که دوبار متولد نشود هرگز به ملکوت آسمان ها و زمین دست نمی یابد.

در این حالتِ عبور از صُوَر ذهنی و آزادشدن از گذشته و آینده، یک نوع زندگی دیگر شروع می شود. پس باید از دنیا مُرد تا به حیاتی دیگر متولد شد و مُردن از دنیا با آزادشدن از زمان شروع می شود. به گفته ی مولوی:

فکرت

از ماضی و مستقبل بود

چون

از این دو رست مشکل حل بود

چون

شود ذهنت همه مشغول «حال»

ناید

اندر ذهن تو فکر محال

وقتی انسان در «حال» قرار گرفت و با حقایق عالم وجود مرتبط شد دیگر چیزی نیست که در دسترس او نباشد و بخواهد در فکر به دست آوردن چیزهای محال باشد چیزهایی که یا در گذشته بوده و رفته و یا در آینده است و نیامده.

پس از مُردن و ورود به عالم برزخ، وقتی روح انسان امیدش را از دنیا برید، و صُوَر ذهنی دنیایی را تعقیب نکرد، چنانچه اهل ایمان باشد پس از سؤال مَلَکین، در مقابلش افقی به سوی بهشت باز می شود که تا چشم کار می کند گشاده و روح افزا است «ثُمَّ یفْسَحانِ لَهُ فِی قَبْرِهِ مَدَّ بَصَرِهِ ثُمَّ یفْتَحانِ لَهُ بَاباً اِلَی الْجَنَّهِ»؛(۲) سپس آن دو ملک تا چشم کار می کند قبر او را گسترده می کنند و برای او دری از درهای بهشت را می گشایند. در

۱- «ممد الهمم»، آیت الله حسن زاده، ص ۶۵۵.

۲- «تفسیر علی بن ابراهیم»، ص ۲۴۶. «کافی»، ج ۳، ص ۲۳۱.

همین راستا برای انسانی که در خلوت خود به صُوَر ذهنیه ی دنیایی بی توجهی کند حجاب ها کنار می رود و افق عالم معنا برایش گشوده می شود. حجاب های «چه بخوریم»، «چه بپوشیم» و «چه داشته باشیم» نمی گذارد نفس مجرد ما از عالمی که در آن هست بهره مند شود.

اگر چشم انسان باز شود و فقط در نور وظیفه ی الهی عمل کند عملاً خود را دست خدا داده است و حجاب های بین او و انوار الهی برطرف می شود، دیگر نه زمان گذشته او را به خود مشغول می کند و نه زمان آینده او را می رباید. بر اساس نور وظیفه عمل می کند، حتی اگر وظیفه ی او این باشد که برنامه ای درازمدت برای خود بریزد .

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «...فَارْفُضِ الدُّنْيَا فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا يُعْمِي وَ يُصِمُّ وَ يُبْكِمُ وَ يُذِلُّ الرِّقَابَ فَتَدَارَكْ مَا بَقِيَ مِنْ عُمُرِكَ وَ لَا تَقُلْ غَداً وَ بَعْدَ غَدٍ فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ بِإِقَامَتِهِمْ عَلَى الْأَمَانِي وَ التَّسْوِيفِ.»(۱)

دنیا را ترک کن و بدان که محبت دنیا انسان را کور و کر و گنگ می گرداند ، دوستی دنیا گردن ها را پائین می آورد، اینک از عمر باقیمانده استفاده کن و نگو فردا و یا پس فردا چنان و چنین خواهم کرد، کسانی قبل از شما هلاک شدند و رفتند که هلاکت آنها به خاطر آرزوها و فردا فردا گفتن ها بود. (۲)

۱- بحار الأنوار، ج ۷۰، ص: ۷۵

۲- در مورد آزادشدن از زمان گذشته و آینده و ورود به عالَم دین، به کتاب «عالَم انسان دینی» از همین مؤلف رجوع فرمایید.

چگونگی ارتباط با روحِ علماء و اولیاء الهی

در عـالم غیب و معنـا اکنـون روح اولیـاء الهی و نیز انـوار ملائکهـالله و روح انسـان هـای وارسـته چـون شـهدا و حضـرت امـام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» و علامه ی طباطبائی«رحمه الله علیه» و امثالهم حاضر است، به عبارت دیگر به جز روح آن هایی که گرفتار گناهان خود هستند، روح بقیه در عالم غیب حاضر و فعّال است و نفس شما در صورتی که محجوب قیل و قال دنیا نباشد و آمادگی های لازم را در خود ایجاد کند، می تواند با آن ها مرتبط شود و از نور آن ها بهره مند گردد. ما گرفتار زمان و مکان هستیم، آن ها در عالم بی زمان و بی مکان حاضـرند و شما به اندازه ای که از زمان و مکان آزاد شوید خود را در آن عالم می یابید. اهل دنیا چون مردند، گرفتار گناهانشان هستند و لذا در حدّی که إذن دارند می توانند به ما سر بزنند و شما آن ها را در خواب -که کمی از حواس خود آزادیـد- می یابیـد، ولی موقعیت اولیاء الهی فرق می کند، اگر ما با فاصـله گرفتن از دنیا وسعت پیدا کنیم می توانیم با آن ها مأنوس شویم. حال چه اُنس شـمّی و بویایی و چه اُنس سـمعی و یا بصـری و چه اُنس نوری و معنوی به وسیله قلب، بستگی دارد که شما ظرفیت و طلب کدام را داشته باشید. بعضی ها اراده ی کلی شان این نیست که بخواهنـد بـا صورت علامـه ی طباطبائی«رحمه الله علیه» مأنوس باشـند، نظر به نور فکری ایشان دارنـد، درنتیجه روحشان بر اسـاس اراده ی غـالبی که بر آن هـا حـاکم است عمـل می کنـد و لـذا اُنس نوری و قلبی نصـیبشان می شود. البته جمع آن هم ممکن است، که هم اُنسِ صوری

واقع شود و هم اُنس معنوی.(۱)

در هر صورت آن جا اراده ی غالب عمل می کند، دیگر دست شما نیست، همان طورکه در خواب شما دست خودتان نیستید دست ملکاتتان هستید. ملکه ی غالب، کار خود را می کند و سیر مناسب خود را دارد.

پیداشدن راه

آری با دفع موانع بین روح و عوالم معنا، روح با آن عوالم مرتبط می شود و اساسی ترین مانع جهت آن ارتباط، همان زمان زدگی است که توجه انسان را در گذشته و آینده پراکنده می کند، و به جهت این پراکندگی روح یا نفس ناطقه مقام «جمع» ندارد تا با معنویات موجود در عالم غیب که حقیقتشان جمع است، روبه رو شود. وقتی از طریق دستورات شرعی فهمیدیم چگونه از زمان زدگی درآییم و جایگاه هر نگاهِ حرام را در محرومیت قلب از ارتباط با عوالم غیب و معنویت فهمیدیم، راه را پیدا کرده ایم و می فهمیم به حکم وظیفه عمل کردن چه برکاتی دارد، چون در آن حالت جانِ بی کرانه ی خود را با خدایی که عین بی مکانی و بی زمانی است مرتبط کرده ایم.

«راه» که پیدا شد و ما از طریق ارتباط با قلب خود آرام آرام در آن قدم زدیم، دین به طرز فوق العاده ای جای خود را در قلب ما باز می کند، چون معلوم می شود تنها دین و دستورات آن، امکان ارتباط با حقایق قدسی و

۱- آیت الله حسن زاده آملی«حفظه الله تعالی» می فرمودند: بعد از نماز سوره ای از قرآن خواندم به نیت آن که ثواب آن به روح علامه ی طباطبایی«رحمه الله علیه» برسد. چیزی نگذشت که ایشان را نزد خود حاضر دیدم و به من فرمودند: تو صورتاً و سیرتاً حَسَن هستی.

عالم اسـماء الهی را برای انسان فراهم می کنـد. وقتی دین راه را نشان داد و افق را نمایاند و افقی که هیچ محدودیتی ندارد در جلو انسانی که در ذات خود محـدود به هیـچ حـدّی نیست، گشوده شد، قلب دیگر به انوار کم راضـی نیست. یکی از هنرهای دین الهی این است که از ابتدا نمی آید وظایف سنگین را به ما پیشنهاد کند، ابتدا کاری می کند تا قلب راه بیفتد، قلب که راه افتاد و انوار معنوی را در اُفق وجودی خود دید، دیگر خودش به اعمال و وظایف کم قانع نیست، نهایت تلاش را می کند تا از نهایی ترین کمالات بهره مند شود. چون این موضوع را فهمید، به خودش می گوید:

هر

چه در این راه نشانت دهند

گر

نستانی به از آنت دهند

به خود نهیب می زنـد که در هیـچ منزلی متوقف نشود و هیـچ حجـابی را برای خود نپسـندد، حتی حجـاب های نورانی را. می خواهد خدا را داشته باشد.(۱)

وقتی این طرف حل شد که انسان از زمان و زمانیات و دنیا آزاد شد، آن طرفش که عبارت باشد از ذات مجرد یا قلب، خودش راه می افتد. دین الهی دقیقاً همین دو کار را می کند. شما تمام دستورات دین را که نگاه کنید یا می خواهد دفع موانع بکند یا رشد عوامل.

کسانی از دین الهی بهره ی کامل می برنـد که بخواهنـد راه را بیابند و در راهی که یافته اند جلو بروند.کسـی که به دنبال پیدا کردن راه و سیرکردن در آن است، یا در تلاش است برای دفع موانع و یا در تلاش است برای

۱- در مناجـات شـعبانیه نـدا سـر می دهی: «حَتّی تَخْرِقَ اَبصـارُ الْقلوبِ حُجُبَ النُّور...» خـدایا! آنچنـان انقطـاعی می خواهم که حجاب های نوری را نیز بشکافد و فقط با تو مأنوس باشم.

رشد عوامل. وقتی به او بگویی «أَعْدَی عَدُوِّکَ نَفْسُکَ الَّتِی بَیْنَ جَنْبَیْکَ»(۱) دشمن ترین دشمنان تو همین نفس امّاره ی تو است که در پیش خودت می باشد، به خوبی تصدیق می کند و می فهمد مانع راه یعنی چه. از خدا تقاضا می کند:

باز

خر، ما را از این نفس پلید

کاردش

تا استخوان ما رسید

کسی که به دنبال راه است و راه افتاد تازه می فهمد این راه موانعی دارد که باید پشت سر گذاشت و باید از خود شروع کند و خود را از آرزوهای آینده و خاطرات گذشته برهاند تا در حضور و حال درآید. ملائکه، ائمه علیهم السلام و روح اولیاء الهی حاضراند و ما غایبیم، در ناکجا آباد گذشته و آینده به سر می بریم که هیچ کدام واقعیتی ندارد، یا رفته است و یا نیامده. با توجه به این مبنا هر آیه و روایتی که در این دستگاه بیاید جایش معلوم است، یا متذکر ما است که از موانع آزاد شویم، و یا به ما دستور می دهد چگونه عوامل اتصال به عوالم غیب را رشد دهیم.

برکات سیر قلبی

حضرت جواد علیه السلام می فرمایند « الْقَصْدُ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی بِالْقُلُوبِ أَبْلَغُ مِنْ إِتْعَابِ الْجَوَارِحِ بِالْأَعْمَال »(۲) رسیدن به خدای متعال از طریق قلوب، کامل ترین و رساترین رسیدن است نسبت به تلاش هایی که از طریق جوارح انجام می گیرد.

ص: ۳۶

۱- «بحارالأنوار»، ج ۶۷ ، ص ۶۴.

۲- «بحار الأنوار»، ج ۶۷، ص ۶۰.

حضرت در این روایت به ما توصیه می فرمایند که قلب خود را در مسیرِ سیر به سوی خدا راه بیندازیم و تأکید می کنند اگر با قلبِ خود نظر به خداوند کنیم خیلی زودتر به مقصد می رسیم از این که با دیگر اعمال بخواهیم به قرب الهی نایل شویم. خیلی خوب است صد رکعت نماز بخوانیم و خودِ امامان علیهم السلام هم به ما دستور داده اند چنین اعمالی را انجام دهیم، اما همان هایی که ما را توصیه به اعمال عبادی کرده اند و بر برکات و ثواب آن ها نیز تأکید فرموده اند، برای اهلش می فرمایند با به کارانداختن قلب خیلی زودتر به نتیجه می رسید، آن هم به نتیجه ای کامل تر. با این که منظورشان از عبادات با جوارح، همراه بودن با حضور قلب است، با این همه در امثال روایت فوق الذکر باب دیگری را باز می کنند تا انسان با قلب خود دائماً در صحنه باشد و آزاد از نظر به کثرات و رها از زمان، در عوالم هستی و در محضر حق تعالی قلب خود را حاضر نگه دارد.

یک نحوه حضور قلب هست که کم و بیش در نماز برای عزیزان پیش می آید و برکات بسیار زیادی هم دارد، ولی حضرت جواد علیه السلام در روایت فوق به یک نوع حضور قلب دیگری اشاره دارند که قلب در محضر حق، در فضایی قرار می گیرد که نظر به عالم بقاء دارد و دائماً در آن عالَم زندگی می کند. می فرمایند این راه برای رسیدن به مقاصدِ معنوی، از این که بخواهی با آن عبادات به مقصد برسی، رساتر و روشن تر است در عین این که آن ها به جای خود باید محفوظ باشد. هنر آن است که قلب دائماً نظرش به حق باشد و به اصطلاحِ قرآنی «اَوّاب» باشد، که هر چه رجوع می کند، به حق رجوع کند. خداوند در وصف حضرت ایوب علیه السلام

می فرماید: «نِعْمَ الْعَبْد اِنَّهُ اَوّاب»؛(۱) چه بنده ی خوبی بود، دائماً به حق رجوع می کرد. حضرت جواد علیه السلام می خواهند ما بتوانیم قلب خود را در چنین حالتی قرار دهیم که دائماً در محضر حق باشد. در واقع آیه ی فوق رمز الرموز شخصیت حضرت ایوب علیه السلام را از این زاویه معرفی می کند.

بنده در احوال یکی از بزرگان تأمل می کردم که رمز موفقیت ایشان در سیر در عوالم کجا است، به این نکته رسیدم که ایشان پس از کسب معارف عالی قلب خود را از زمان آزاد کرده و تا آن جا که ممکن بوده در حضور نگه داشته و لذا قلبش راه افتاده است. عرفای بزرگ، اهل مطالعه و تفکرند ولی همه ی آن کارها را با حفظ قلب در محضر حق انجام می دهند. از جمله عواملی که قلب را در حضور نگه می دارد تفکر در روایات ائمه ی معصومین علیهم السلام و آیات قرآن است. اگر کسی قلبش در صحنه باشد روایات و آیات در حفظ حضور قلب و نگه داشتن آن در «حال» و «حضور» بسیار مؤثر است. به گفته ی مولوی:

وصف

بیداری دل ای معنوی

در

نگنجد در هزاران مثنوی

ابتدا انسان باید از کثرات به عنوان عوامل جذب کننده ی دل، منصرف شود و روی هم رفته متوجه اسماء الهی باشد، تا وقتی قلب از جذبات دنیایی متوجه عالم معنا شد بتواند با نظر به اسماء الهیه سیر کند و خود را در حضور نگه دارد. منظور از توجه به اسماء الهی آن است که قلب تمام حرکات و سکنات عالم و آدم را به حق نسبت دهد، و قلب متوجه باشد

۱- سوره ی ص، آیه ی ۳۰.

پروردگار عالم بر اساس سُنن و انوار خود عالم را مـدیریت می کنـد، حالا این مـدیریت با جلوه ی کـدام اسم از اسـماء است، مرحله ی دوم است.

به هرحال ابتـدا بایـد انسان معارف الهی را کسب کنـد ولی فقط مشـغول درس و مـدرسه نباشد، بلکه وقتی معارف چشم او را متوجه عوالم غیب و معنـا نمود، دل را از آن عوالم منصـرف نکنـد و آن را در محضـر حقـایق الهی نگه دارد، وقتی قلب راه را پیدا کرد و در حضور رفت، حالا دیگر کار و تلاش و درس و مدرسه او را از راه بیرون نمی برد.

امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» در وصف حاضرشدن در عالَم قلب و سیر از علم حصولی به علم حضوری می فرمایند:

در

میخانه گشایید به رویم شب و روز

که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم

حضـرت آیت الله بهجت«رحمه الله علیه» بیشتر مشـغول تـدریس فقه بودنـد ولی خودشـان می فرمودنـد از همـان طریق برکـات معنویه ی لازم نصـیبشان می شـد، چون در حین تـدریس فقه قلب خود را در محضـر حق نگه می داشـتند. یکی از رفقای طلبه طوری قلبشـان در حضور حق بود که می گفتنـد وقـتی سـاده ترین مسائـل فقهی را هم می خوانـدم، بـا دیـدن هر روایتی، حتی روایات مربوط به غسلِ جنابت، نورانیتی می دیـدم که اشـکم جاری می شـد. مثل کربلایی کاظم ساروقی که هر آیه ای را که می دید نور می دید.

وقـتی قلب به صـحنه آمـد، در هر صـحنه ای خواستیـد وارد شویـد ابتـدا قلب وارد می شـود و نور معنویت و انوار ربوبی را در جلوات مختلف می بیند که قرآن در رابطه با آن می فرماید: «...فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاء رَبِّهِ

فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»؛(۱) پس هرکس می خواهد به لقاء پروردگارش نایل شود، باید به عمل صالح دست بزند و در آن کار احدی را شریک قرار ندهد و مورد نظر خود نگیرد. البته این رؤیت کم و زیاد دارد، نمی شود شما بگوئید پس چرا ما نمی بینیم، معلوم نیست نبینید، ممکن است شکل رؤیت فرق بکند. عمده، به صحنه آمدن قلب است برای رؤیت حق، حالا اگر قلبتان در صحنه باشد با یک روایت که روبه رو می شوید نور آن شما را تحت تأثیر خود قرار می دهد و چشمتان را به چیزهایی باز می کند، ولی همین روایت برای کسی دیگر ممکن است هیچ نورانیتی نداشته باشد و چشمش متوجه آن چه باید بشود، نشود، چون قلبش در صحنه نیست. بنده هرکس را می شناسم که به نتایجی رسیده هنرش در نگه داری و حفظ قلب در «حال» و نظر به حق بوده است.

سیر قلبی و چگونگی تغذیه ی آن

باز به روایت مذکور توجه فرمایید؛ حضرت می فرمایند: اعمال عبادی، انسان را می رسانند. اما یک چیزی هست که «ابلغ» است و بیشتر می رساند و آن «اَلْقَصْدُ اِلَی اللّه تَعالی بِالْقُلُوب» است، نظرکردن به خدا است از طریق قلب ها. دو نوع می توان «قصد الی الله» کرد. یکی با عبادات عملی، دیگری با خودِ قلب. حضور در حج و اعتکاف و زیارات، قدرتِ «اَلْقَصْدُ اِلَی اللّه تَعالی بِالْقُلُوب» را ممکن می سازد، چون دنیایی که قلب را مشغول می کند رفته است و قلب آزاد از دنیا مانده است، این قلب وقتی نظر کند حق را

۱- سوره ی کهف، آیه ی ۱۱۰.

در مقابل خود می یابد. چون خودش مجرد است و در همه ی عوالم غیب و معنی از نظر ذات حاضر است. عمده، موانعی است که بایـد برطرف شود. وقتی در اعمـالی مثـل نمـاز و حـج و زیارت و اعتکاف، قلب آزاد شـد و توجه به عالم معنا برایش پیش آمـد، «راه» را پیدا کرده است. درست است که آن معنویت که مثلاً در حج یا اعتکاف پیدا کرد پس از مدتی از منظر قلب می رود، امـا چون انسان از طریق به صـحنه آوردن قلب، «راه» را پیـدا کرده دوباره آن معنویت به سـراغش می آیـد، عکس العمل بیرونی اش این می شود که قلبش مایـل شـده قرآن بخوانـد. این میل به قرآن خوانـدن؛ عکس العملِ توجه قلب به عالم غیب و معنویت است که با خواندن قرآن آن توجه را تغذیه می کند.

قصـد إلی الله از طریـق قلـب مـوجب سـیر به عـوالم معنـوی می شـود و دل طـالب معنویـات می گردد. برای تغـذیه ی دل بـاید چیزهـایی به آن داد تـا نهـایتِ نـتیجه را به دست آوریم. اگر قلب آمـاده است تـا بـا قرآن و روایـات تغـذیه شـود، نـور قرآن و روایات را در اختیارش بگذارید، اگر آنقدر آماده نیست، اشعار عرفانی و جملات عرفای واقعی و تفاسیر قرآن و شرح روایات را در اختیارش قرار دهید، تا در حضور بماند. مواظب باشید وقتی قلبتان آماده ی تغذیه با بیشترین ها است با کمتر از آن تغذیه اش نکنید، مثلاً اگر با قرآن می تواند حضور خود را حفظ کند به خواندن حافظ و مثنوی بسـنده نکنید. البته منظورم این نیست که از ارتباط قلب با مثنوی و حافظ محروم شوید، به قول آیت الله انصاری همدانی«رحمه الله علیه» سالک تا آخر عمر به مثنوی مولانا نیازمند است. اخیراً که مقام معظم رهبری«حفظه الله تعالی» در

جلسه ای که با شعرا داشتند فرمودند: مثنوی همان طور که مولوی می گوید: «هُوَ اُصولُ اصولِ اُصولِ الْدّین»(۱)

و گفتند مرحوم مطهری هم با من هم عقیده بود. عرض بنده آن است که اگر دل انسان آماده ی تغذیه با حقایق برتر است شما کمتر از آن را به آن ندهید. عکس آن هم هست که اگر در حدّ مثنوی و حافظ می تواند در حضور باشد، نمی شود نور بالاتر در اختیار آن بگذارید، چون پس می زند. موضوع حساسی است مواظب باشید جایگزینی ها را سهل انگارانه انجام ندهید. وقتی دل هوای سیر در عوالم معنا را داشت زود با کمترین جایگزین آن را جواب ندهید که در این صورت سهل انگارانه جواب دل را داده اید. ببینید اگر با قرآن و روایت می توانید به سر ببرید از همان ها شروع کنید. وقتی دل می آید سراغتان یعنی می خواهد در عوالم غیب و معنویت سیر کند، از طرفی ذات شما مجرد است، و موجود مجرد محدود به مکان و زمان خاصی نیست، پس هم خودش در یک لحظه همه جا هست و هم در عالمی که سیر می کند، اگر حجاب هایش کنار رفته باشد همه ی حقایق در یک لحظه در جلوی او حاضرند. انسان از طریق به صحنه آمدن قلب به یک میهمانی خاصی رفته است که اگر درست نگاه کند و چشمش را از نظر به غیر زدوده باشد همه ی میوه ها و اطعمه و اشربه های آن میهمانی را یک جا در قلب خود دارد. هنر آن است که قلب در صحنه باشد و نظر کند و ببیند و مرتبط

۱- مقام معظم رهبری«حفظه الله تعالی» در دیدار با شهداء در سال ۱۳۸۷- مولوی در دیباچه ی دفتر اول می گوید: هذا کِتابُ الْمَثنَوی، وَ هُوَ اُصولُ اُصولِ اُصولِ الْدّین، فی کَشْفِ أَسْرارِ الْوصولِ وَ الْیَقین

باشد و تغذیه کند. می فرمایند: این طور رفتن نسبت به سایر رفتن ها، کامل تر است، «ابلغ» است، چون قلب را در صحنه آورده است.

در قرآن داریم: «یَوْمَ لَا یَنفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ، إِلَّا مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ»؛(۱) در قیامت و در شرایط زدوده شدن کثراتِ عالم ماده، نه مال به کار آید و نه فرزند، مگر آن کس که با قلب سلیم به محضر حق آید. به گفته ی امام صادق علیه السلام، قلب سلیم قلبی است که جز خدا در آن نباشد، و نظرش از غیر خدا منصرف شده باشد.(۲)

چون قلبی به ما داده اند که می تواند به خدا بنگرد، باید آن را در شخصیت خود به فعلیت در آورد و جنبه ی تکوینی آن را سرمایه ی جنبه ی شخصی و فردی خود کرد، و موانعِ از دست رفتنش را شناخت تا بتوان آن را از آن موانع آزاد کرد و در صحنه ی نظر به حق نگاهش داشت، زیرا ذاتش آنچنان است که می تواند به عالم معنا و جلوات الهی نظر کند و در آن جا سیر نماید.

زندگی در عالم معنا

وقتی قلب به سراغ ما آمد، یعنی ذات مجرد ما طالب انصراف از عالم کثرت و سیر در عالم وحدانی شد، باید آن حالت را بشناسیم و سعی کنیم در آن حالت زندگی کنیم، وقتی آن حالت برای ما شناخته شد اگر هم

۱- سوره ی شعراء، آیات ۸۸ و ۸۹.
۲- عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ علیه السلام قَالَ فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «إِلَّا مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ» قَالَ «الْقَلْبُ السَّلِیمُ الَّذِی یَلْقَی رَبَّهُ وَ لَیْسَ فِیهِ أَحَدٌ سِوَاه» (بحار الأنوار، ج ۶۷، ص: ۲۳۸)

مـدتی قلب سـر به هـوا گشت از طریق آیـات و روایـات آن را به عـالَم اصـلی اش برمی گردانیم و از این طریق قلبِ رفته برمی گردد.

راهِ پیـداکردن قلب و به راه آوردن آن، نیـاز به سـواد و درس فراوان نـدارد، عمـده در حضـور نگـاه داشـتن قلب است و این با عبادات انجام می گیرد، قلب با زیارت و حـج و اعتکاف راه را پیـدا می کنـد و با سایر عبادات در راه باقی می مانـد و اگر هم رفت برمی گردد. عمده نظر به قلب است و تلاش برای حفظ آن در حضور حق.

وقتی مسئله روشن شد که با حفظ حضور قلب سـیر شـما «اَبْلغ» و کامل تر است، دیگر همه ی دسـتورات دین برای شـما معنی خاص خود را می دهد و آن عبارت می شود از عوامل حفظ حضور قلب در محضـر حق. همه چیز در دین برای شـما وسیله ی حفظ حضور قلب می گردد. امیـدواریم باب موضوعِ به حضورآوردن قلب را باز کرده باشـیم تا خودتان با تلاش ممتـد قلب را در صحنه ی حضور و «حال» نگه دارید و از برکات آن بهره مند گردید.

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم در رابطه با برکات به صـحنه آوردن قلب می فرماینـد: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْـدٍ خَیْراً جَعَلَ لَهُ وَاعِظاً مِنْ قَلْبِهِ»(1) چـون خداونـد برای بنـده ای خیری بزرگ بخواهـد، واعظی و متـذکری را از طریـق قلب برای او فراهم می کند، تا دلش با بصیرتی که می یابد دائماً او را در هر منظری متوجه حقایق عالم بگرداند.

۱- «بحارالأنوار»، ج ۷۰، ص ۳۲۷.

اولین حرفِ این روایت این است که اگر خداوند به کسی لطف کند می تواند با قلبش به سر برد و از اندرزها و تذکرات آن بهره گیرد. نکته ی دوم این که چون ذات انسان یا همان قلب مجرد است(۱)

و در همه ی عوالم حاضر است، وقتی حجاب های بین او و عوالم معنوی رفع شود، به همان اندازه ای که حجاب ها رفع شود، قلب متذکر حقایق می گردد، چون در آن عوالم سیر می کند و از انوار آن ها بهره می گیرد. و این معنی «جَعَلَ لَهُ واعِظاً» است که خداوند شرایط بهره مندی قلب را از عالم معنا برای انسان فراهم می نماید.

إن شاءالله تا حال دو نکته برای عزیزان روشن شده، یکی این که ذات ما که همان قلب باشد در همه ی عوالمِ وجود حاضر است و دیگر این که موانع ارتباط ما با آن عوالم توجه به کثرات عالم ماده و زمان زده بودن ما است وگرنه می توانستیم علاوه بر ارتباط با حقایق عالم، با اولیاء الهی در عالم غیب و معنویت مرتبط باشیم. طبق روایات اخیر اگر از زمان زدگی آزاد شویم، به لطف الهی متوجه و متذکر عالم معنویت می گردیم و از طریق قلب بهره هایی از عالم معنویت نصیب خود می کنیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن بهره مندی ها را چنین فرمودند: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْراً جَعَلَ له واعظاً فی قلبه»؛(۲) خداوند از طریق قلب او وعظ هایی به او القاء می کند. حال

ص: ۴۵

۱- فیلسوفان به ذات مجرد انسان نفس ناطقه می گویند ولی روایات واژه ی «قلب» را برای آن به کار می برد. زیرا حقیقت ما به واقع چیزی جز همان قلب نیست، اعضاء ما ربطی به حقیقت ما ندارد، عرفا نیز حقیقت انسان را همان قلب اطلاق می کنند. واژه ی نفس ناطقه یک واژه ی انتزاعی است ولی واژه ی قلب، یک حالت حضوری را تداعی می کند.

۲- «بحار الأنوار»، ج ۷۰ ، ص ۲۳۷.

مبانی این وعظ چیست؟ از ملائکه و انوار اسماء الهی می توانند باشند تا نور ائمه علیهم السلام و علماء ربانی. می فرماید اگر انسان کاری کرده باشد که شایسته ی نظر خداوند شود خداوند حجاب های بین او و انوار غیبی را رقیق می کند تا قلب او بتواند از انوار آن ها مُتَّعِظ گردیده و بهره مند شود.

حضور بالفعل

حالتی را که انسان بتواند با عوالم غیب مرتبط شود حضور بالفعل می گویند. وقتی حضور انسان نسبت به عوالمِ غیب بالفعل شد دیگر در آن عوالم زندگی می کند و با تمام وجود نور حقایق معنوی را با جانش می چشد و به تعبیر دیگر با آن ها متحد می گردد. این حالت با آن حالتی که انسان از طریق کتاب و درس متوجه وجود حقایق غیبی شود فرق می کند، چون نفس از طریق تعقل و استدلال متوجه مفاهیم عالم غیب می شود، ولی قلب از طریق رفع موانع خود را در آن جا احساس می کند و با آن عوالم یگانه می شود، این نحوه ارتباط به معنی بالفعل شدنِ باورها در جان انسان است.

گاهی از خود می پرسیم چرا نکات معنوی که به ذهن می سپاریم پس از مدتی از ذهن می رود؟ علتش آن است که فقط به ذهنمان سپردیم، ولی در عالَمِ آن نکات حاضر نشدیم تا قلبمان با آن ها متحد شود. اگر جان انسان با حقایق مرتبط نشود، به واقع به آن حقایق عالم نشده است، هرچقدر برای انسان از آن حقایق بگویند و او نیز آن ها را تکرار کند، باز در خودْ که نظر کند می بیند آن ها را ندارد.

ص: ۴۶

در قرآن موضوع فوق را به طرز زیبایی مطرح می کند، آن جایی که می فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلاَئِكَهِ فَقَالَ أَنبِئُونِی بِأَسْمَاء هَؤُلاء إِن كُنتُمْ صَادِقِینَ * قَالُواْ سُبْحَانَكَ لاَ عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنتَ الْعَلِیمُ الْحَكِیمُ»؛(۱) خداوند همه ی اسماء را به آدم آموخت، سپس همان اسماء را به ملائکه عرضه کرد، پس به ملائکه فرمود؛ اگر راست می گویید که شایسته ی خلیفه اللهی هستید از آن اسماء به من خبر دهید. گفتند خداوندا تو بلند مرتبه ای، ما به جز آن چه تو به ما علم دادی علمی نداریم و تو خودت عالم هستی به همه مخلوقات و حکیم هستی و می دانی چه مخلوقی شایستگی خلیفه اللهی دارد.

آدم از نظر وسعت طوری بود که می توانست اسماء الهی را تعلیم بگیرد و جانش آن ها را بچشد، در حالی که در مورد ملائکه نفرمود به آن ها هم تعلیم داد، بلکه فرمود به آن ها عرضه کرد، چون نحوه ی وجود آن ها طوری بود که نمی توانستند با همه ی اسماء الهی متحد شوند. وگرنه بعد از عرضه ی همه ی اسماء به ملائکه، علی القاعده باید آن ها هم از آن ها آگاه می شدند، ولی وقتی خداوند فرمود مرا از آن اسماء خبر دهید گفتند ما فقط آنچه را آموخته ایم می دانیم. پس معلوم است دانایی حقیقی با نظر به حقایق به دست نمی آید، باید جانْ آن چنان وسعتی داشته باشد که بتواند با آن ها متحد شود، منتها اگر در عین داشتن آن وسعت، نظر به کثراتْ او را از حقایق غافل کرد، با تذکر نسبت به حقایق به خود برمی گردد، ولی

۱- سوره ی بقره، آیات ۳۱ و ۳۲.

اگر مخلوقی وسعتش در حدّ اتحاد با همه ی حقایق نبود، اگر آن ها را هم را ببیند نمی فهمد تا از آن ها خبر دهد.

انسان در ذات خود وسعتی دارد که با همه ی حقایق مرتبط است، و با سلوک دینی آن وسعت، بالفعل می شود و انسان خود را در آن عوالم احساس می کند و متوجه می شود در همه ی این عوالم حضور داشته ولی از آن ها غافل بوده است. به جهت چنین حضوری است که در قیامت به او خطاب می کنند: «لَقَدْ كُنتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَـٰذَا فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَاءكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»؛(۱) تو از این عوالم غافل بودی، پس ما پرده را از جلوی تو برداشتیم پس بینا شدی. اگر کسی در این دنیا تلاش کند حجاب ها را عقب بزند و چشمِ دل خود را به چیزهایی که او را به خود مشغول می کنند و از سیر در عوالم وجود باز می دارند، نیندازد، به همان اندازه از انوار آن عالم بهره مند می شود و از طریق قلبش وعظ و پند می گیرد.

صاحبان دل

آنچه باید مورد توجه قرار گیرد به صحنه آوردن قلب است و عرض شد هرکس هم که به جایی رسید با در حضور قرار دادن قلب به آنجا رسید. به عبارت دیگر باید «دل» را به دست آورد و آن را حفظ نمود. به گفته ی خواجه عبدالله انصاری: «اگر بر آب روی، خسی باشی. اگر بر هوا پری، مگسی باشی، دلی به دست آور، تا کسی باشی.» منظورش آن است که باید اهل دل شوی، نه این که بروی دل مردم را به دست آوری، این

۱- سوره ی ق، آیه ی ۲۲.

کار خوبی است، اما حرف خواجه چیز دیگری است و مقصد دیگری را دنبال می کند. در راستای روایت حضرت جواد علیه السلام که فرمودند: سیر به سوی خدا از طریق دل، انسان را کامل تر به مقصد می رساند، خواجه هم می فرماید سعی کن دل را در صحنه داشته باشی.

در روایت داریم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ لَا یَنْظُرُ إِلَی صُوَرِکُمْ وَ أَعْمَالِکُمْ وَ إِنَّمَا یَنْظُرُ إِلَی قُلُوبِکُم»؛(۱)

خداوند به ظاهر شما و به اعمال شما نمی نگرد، لکن به قلب شما می نگرد.

از آن جایی که حقیقت هرکس «قلب» اوست، با توجه به روایت فوق، اگر کسی قلب را به صحنه نیاورد از نظر حضرت رحمان خود را محروم کرده است و برعکس، وقتی انسان قلب را به صحنه آورد و از زمان آزاد شد و با مستقرشدن در «حال»، نظرش به حقایق افتاد، هزاران رمز و راز در جلوی راهش قرار می گیرد که باید یکی یکی آن ها را بگشاید و جلو رود. مثل ورود در نماز است که تا انسان وارد نشده است هیچ خیالی هم به سراغ او نمی آید، ولی همین که وارد نماز شد انواع خیال ها جلوی او سبز می شوند، چون می خواهد از ساحتی به ساحت دیگر سیر کند و لذا صُوَر موجود در ساحت قبلی مانع است. در سیر از «زمان» به «حال» هم موضوع از همین قرار است، روحِ عادت کرده به زمان هرچه می خواهد خود را در «حال» نگه دارد، هجوم خیالاتِ گذشته و آرزوهای آینده او را می ربایند، ولی اگر قلب را در صحنه بیاورد و دائم آن را در محضر حق نگه دارد

۱- «بحار الأنوار»، ج ۶۷ ، ص ۲۴۸.

بالأخره از این پل می گذرد و صاحب دل می شود.(۱)

پس همان طور که خواجه گفت: «دلی به دست آور تا کسی باشی» وقتی انسان صاحب دل شد واقعاً کس می شود و دیگر دنبال قدرت نمایی و کرامت داشتن نیست، حالاـ کرامت پیش آمد، بحث دیگری است ولی صاحب دل دنبال این کارها نیست. گفت:

یک

چشم زدن غافل از آن یار نباشید

شاید

که نگاهی کند آگاه نباشید

کمال هر انسان به این است که دل او چقدر در صحنه ی ارتباط با حق مستقر است، سرمایه ی اصلی انسان همین دل است و استعداد سیر در عوالم غیب و معنا و اُنس با خلوت نشینان عالم قدس در دل نهفته است.

با ورود به عبادات، به قصد آزاد شدن از زمان و سیر در عوالم وجود، آرام آرام استعداد حضور در عالم وجود شروع به شکوفایی می کند و در یک کلمه باورها به حالت بالفعل در می آید. راه کار عملی ورود به آن عالم را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین می فرمایند: «لَولا تَزْییدٌ فی حَدیثِکُم و تَمریجٌ فی قلوبکم لَرَأیْتُم مَا أری و لَسَمِعْتُم ما أسْمَع»؛(۲) اگر پرحرفی های شما نبود و قلبتان مشغول کثرات نمی بود، حتماً آنچه من می دیدم، می دیدید و آنچه من می شنیدم، می شنیدید. چون ذات ما در آن جاها است ولی خودمان با پرحرفی ها و پراکنده کردن قلب در کثرات، توجه آن را از

۱- در مورد به صحنه آوردن «دل» بهترین راه، راه محبت است، آن هم محبت به کسانی که در کمال کامل انسانی قرار دارند یعنی ذوات مقدس اهل البیت علیهم السلام. و قرآن نیز در آیه ی ۲۳ سوره ی شوری با توصیه به «مودّت فی القربی» همین راه را پیشنهاد می کند که برای بررسی آن می توانید به کتاب «مبانی نظری و عملی حبّ اهل البیت علیهم السلام» از همین مؤلف رجوع فرمایید.

۲- «فتوحات مکیه»، چهار جلدی، جلد۱ ، ص ۱۴۷.

آن جا به این جا انداخته ایم. پرحرفی؛ ما را مشغول کثرات می کند و مشغولیات قلبی، ما را گرفتار خیالات واهی می نماید و عملاً از ساحت بی کرانه ی نفس ناطقه یا قلب خارج خواهیم شد. گفت:

ای

همه دریا چه خواهی کرد نَم

وی

همه هستی چه می جویی عدم

ای

مه تابان چه خواهی کرد گَرد

ای

که مه در پیش رویت روی زرد

تو

خوش و خوبی و کانِ هر خوشی

تو

چرا خودْ منت باده کشی

تاج

کَرَّمْناست بر فرق سرت

طوق

أَعْطَيْناكَ آویز برت

جوهر

است انسان و چرخ او را عرض

جمله

فرع و پایه اند و او غرض

ای

غلامت عقل و تدبیرات و هوش

چون

چنینی خویش را ارزان فروش؟

علم

جویی از کتب ها، ای فسوس

ذوق

جویی تو ز حلوا، ای فسوس

بحر

علمی در نمی پنهان شده

در

سه گز تن، عالمی پنهان شده

مِی

چه باشد یا سماع و یا جماع

تا

بجویی زو نشاط و انتفاع

آفتاب

از ذره ای شد وام خواه

زهره ای

از خمره ای شد جام خواه؟

جان

بی کیفی شده محبوس کیف

آفتابی

حبس عقده، اینت حیف

مولوی در اشعار بالاـ ما را متوجه ذات بیکرانه ی خودمان می کند و این که چگونه آن را در تنگناهای محدود دنیا متوقف کرده ایم.

داشتن قلبِ آرام، لطف بزرگ خداست، قلبی که قیل و قال های دنیا آن را اشغال نکرده و آن را از جای خود جدا ننموده است. قلبِ آرام، قلب محکمی است که دنبال خیالات و خاطرات راه نمی افتد، گفت:

خس

خسانه می رود بر روی آب

آبِ

صافی می رود بی اضطراب

ص: ۵۱

قلب آرام، چون آب صافی است که با آرامش و استحکام در جای خود مستقر است و هیچ چیز آن را از نظر به حق و سیر در عوالم معنا نمی تواند جدا نماید.

دستورالعمل اصلی

وقتی خواستیم به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل کنیم و از پرحرفی خود را نجات دهیم و قلب را از تحرک خیالات آزاد کنیم باید دست به دامان امام صادق علیه السلام شویم و راه کار این مرحله را از آن حضرت بگیریم که می فرمایند: «فَاجْعَل قَلْبَکَ قِبْلَهً لِلِسانِک، لا تُحَرِّکْهُ إلّا بِإشارَهِ الْقَلْبِ و مُوافِقَهِ الْعَقْلِ وَ رِضَی الْإیمان»؛(۱) قلبت را قبله ی زبانت قرار بده، زبان را به حرکت در نیاور مگر به اشاره ی قلب و موافقت عقل و رضایت ایمان.

با رعایت دستورالعمل فوق مسلم انسان از ساحت عالم کثرت به عالم وحدت سیر می کند. این روایت بین اهل سلوک روایت مشهوری است و هرکس به اندازه ی همت خود از آن بهره ها گرفته است. این که شنیده اید بعضی از بزرگان اهل سلوک با یک روایت سال ها زندگی می کنند آن روایات از این نوع روایات است. می فرماید حالا که انسان می خواهد حرف بزند قبل از سخن گفتنْ قلب را در جلوی خود داشته باشد، اگر قلب اجازه داد و آن سخن را مزاحم حضورش در عوالم غیب ندید و علاوه بر آن، آن سخن عاقلانه بود و مخالف دستورات شرع نبود، آن را بگوید.

۱- «مصباح الشریعه»، ترجمه عبد الرزاق گیلانی، ص ۵۱.

وقتی انسان تلاش کرد خود را در محضر حق ببرد و در آن عالَم مستقر شد، زبان باید آزاد نباشد، همین که می خواهید سخن بگویید در منظر خود، به قلب بنگرید اگر آن سخن شما را از «حال» و حضور خارج می کند خود را کنترل کنید، چون گفتن آن سخن همان و از جا کنده شدنِ قلب همان. به گفته مولوی:

ای

زبان، هم آتش و هم خرمنی

چند

این آتش درین خرمن زنی؟

در

نهان، جان از تو افغان می کند

گرچه

هرچه گویی اش آن می کند

زبان چیز عجیبی است، معلوم نیست ما در اختیار اوییم یا او در اختیار ما و چگونه است که بعضاً خودمان تحت تأثیر گفته های خود قرار می گیریم؟ باید با دقت کامل تمرین کرد تا همواره هر سخنی با نظر به قلب از زبان جاری شود و قلب قبله ی زبان انسان گردد تا اولاً: آن سخن، سخن حکیمانه ای باشد و ما را گرفتار کثرت کلام نکند. ثانیاً: سخنی باشد که قلب ما را جلو ببرد و فهم اجمالی آن را به شعور تفصیلی بدل کند و این یکی از معجزات سخنی است که با قبله قرار دادن قلب اداء شود، به طوری که عملاً موجب رقیق شدن حجاب های قلب می گردد.

علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» در راستای آزادشدن نفس ناطقه یا قلب، از حجاب زمان غزلی دارند که با آن غزل این جلسه را به پایان می رسانم.

گذر ز دانه و دامِ جهان و خویش مباز

که مرغ با پر آزاد می کند پرواز

زمن نیوش و میاسا در این دو روزِ جهان

که پیش روی توراهی است سخت دور ودراز

بسی دمیده در این جویبار، سبزه ی نغز

بسی شکفته در این بوستان، شکوفه ی ناز

بسی چمیده در این کوهسار، کبک دُرِی

بسی رمیده در آن آهوان مشک انداز

به خویش آی و تماشای پیش تازان کن

که هیچ ناید از این کاروان راه، آواز

نشان مهر که دیده است در سرای سپنج

جهان به کس ننماید دو روز چهره ی باز

به ساز و سوز بهار و خزان شکیبا باش

به تنگنای جهان باش «وَرْس»(۱) را انباز

به هرزه راه مپیما و خویش خسته مساز

که پیش پای تو باشد بسی نشیب و فراز

در یک کلمه باید ماوراء این دنیا زندگی کرد، چون ذات ما ماوراء این دنیا است، در این حالت است که به ساز و سوز بهار و خزان می توانیم شکیبا باشیم و از حال و حضور بدر نیاییم.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۵۴

۱- چوبی که به عنوان مهار در بینی شتر کنند.

جلسه ی دوم

اشاره

ص: ۵۵

بسم الله الرحمن الرحیم

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»؛(۱)

ای مؤمنان تقوای الهی پیشه کنید و در آن راستا هرکس باید بنگرد چه چیزی برای فردای خود فرستاده و باز با نگاهی دوباره تقوا پیشه کنید، تا آنچه را به دست آورده اید با عمقی بیشتر و حضوری شدیدتر به جان خود برسانید، خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.

در جلسه ی قبل بحث این بود که در عبادات، مخصوصاً در حج و زیارت و اعتکاف، مقصد و هدف باید بالفعل کردن اعتقادات و باورهایمان باشد و روشن شد این کار برکات فوق العاده ای در بر دارد و لذا هر اندازه بر روی آن بمانیم تا موضوع از ابهام در آید، ارزش دارد.

وقتی از طریق به صحنه آوردن قلب، در مسیر به فعلیت درآوردن باورها قرار گرفتیم، اولاً: می توانیم با معتقدات خود زندگی کنیم. ثانیاً: از طریق تزکیه، رغبتِ رشد و تعالی باورها را در خود بیشتر فراهم نماییم. در حالی که با کوتاهی کردن در به فعلیت رساندن باورها کم کم قلب نسبت به باورهای خود بی تفاوت می شود و از نور آن ها متأثر نمی گردد.

ص: ۵۷

۱- سوره حشر، آیه ۱۸.

مطالعه و کتاب و درس تا آنجا ما را جلو می برد که اولاً: متوجه استعداد «لایقِفْ»بودنِ نفس ناطقه شویم. ثانیاً: نسبت به وجود حقایق عالم معنا آگاه گردیم. ولی هرگز نبایـد از این موضوع غفلت شود که علمِ به وجود حقایق و علمِ به تجرد نفس ناطقه و بی کرانه بـودن آن، به خـودی خود موجب اتحـاد نفس بـا حقـایق عـالم معنـا نمی شود مگر آن که قلب به راه افتـد، و بـا رفع حجاب ها از قلب، بتوان حقایق عالم را در منظر خود قرار داد و با آن ها مأنوس شد.

حضور تکوینی و تشریعی نفس در عوالم هستی

عرض شد نفس ناطقه در مقام تکوینی خود و به جهت حدِّ «ما سِوَی الله»ی که دارد در تمام مراتب هستی حاضـر است، چه در مرتبه ی ارواح مقدس انبیاء و اولیاء علیهم السـلام و چه در مرتبه ی ملائکه علیهم السلام و چه در مرتبه ی روح علماء ربانی. و برای اثبات این موضوع مباحث معرفت نفس به خوبی موضوع را بیان می کنـد. آنچه در کنار حضور تکوینی نفس ناطقه، مهم است و برای ما برکت دارد حضور تشریعی و فردی ما در آن عوالم است.

همـان طور که مـا از جهتی مقـام خلیفه اللهی داریم بایـد از جهت دیگر آن مقـام را در خودِ فردی خود محقق و بالفعـل کنیم. همـان طور که در عوالم هستی حضور تکوینی داریم بایـد نفسِ خود را بـا انتخـاب خود در آن عوالم حاضـر نمـاییم و حضور تکوینی خود را بـا انتخـاب های خود در شخصـیت فردی خود محقق نماییم. پس به یک اعتبار همه ی انسان ها خلیفه الله انـد، ولی به اعتبار دیگر هرکس باید شخصیت فردی خود را در

آن مقام محقق کنـد و مظهر اسـماء الهی شود. سـعی می شود از به کاربردن واژه ی «بالقوه» و «بالفعل» در این رابطه خودداری گردد تـا موضوعِ به حجـاب نرود و موضوع از حـالت انـتزاعی درآیـد، چون واقعـاً موضوعِ مورد بحث دقیق تر از آن است که بتوان گفت انسـان هـا به صورت «بـالقوه» در عوالم هستی حاضـرند و بایـد آن را به حـالت «بالفعـل» در آورنـد. زیرا بحث در موضوعِ حضور نفس است در دو سـاحت، یکی ساحت تکوینی و دیگری ساحت تشـریعی و فردی، که حضور دوّمی به اختیار و انتخاب هرکس مربوط می شود.

موضوع بحث در رابطه با یگانه کردن ساحت تکوینی نفس با ساحت تشریعِ آن است. آنچه شخصیت فردی هرکس را تشکیل می دهد انتخاب های اوست و هرکس به اندازه ی انتخاب هایی که انجام داده به هویت خود شکل داده است، و شریعت الهی با توجه به این وجهِ انسان سخن می گوید، هر چند به جنبه ی تکوینی او نیز نظر دارد.

وقتی معلوم شـد سـیر انسان بایـد به چه سویی باشد، جایگاه دین و نبی و امام علیهم السـلام روشن می شود. دین آمده است تا جنبه ی تکوینی نَفْسِ انسان را در حوزه ی اختیار او وارد کند تا نفس ناطقه یا قلب بتواند در عوالم وجود حاضر شود و حقایق عـالم غیب عین وجود او گردد، پیـامبران و امامـان علیهم السـلام به عنوان حجت های خـدا همواره در عالم هستی تجسم عینی چنین مقامی هسـتند و به همین جهت می تواننـد راهنمای ما به سوی آن عوالم گردنـد. اشـکالی که در صـدر اسـلام و پس از رحلت رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم پیش آمد، غفلت از همین نکته بود که نفهمیدند بشر باید به چه سویی سیر کند. امام

رضـا علیه السـلام می فرماینـد: «الْإِمَـامُ وَاحِـدُ دَهْرِهِ لَـا یُـدَانِیهِ أَحَـدٌ وَ لَـا یُعَادِلُهُ عِـدْلٌ وَ لَا یُوجَـدُ لَهُ بَـدِیلٌ وَ لَا لَهُ مَثِیلٌ وَ لَا نَظِیرٌ، مَخْصُوصٌ بِالْفَضْـلِ كُلِّهِ مِنْ غَیْرِ طَلَبٍ مِنْهُ وَ لَا اكْتِسَابٍ بَلِ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُتَفَضِّلِ الْوَهَّاب»؛(۱) امام یگانه ی روزگار می باشد، هیـچ کس به مقام او نمی رسد و هیچ عالِمی همطراز او نیست و برای او نمونه و بَدَلی وجود ندارد، نه او را مانندی هست و نه نظیری، به همه ی فضائل الهی اختصاص دارد، بدون آن که خودش آن ها را کسب کرده باشد، بلکه خدای وَهّاب او را به این مقـام اختصـاص داده است. حـال خداونـد چنین انسـانی را که فعلیت کامـل دین داری است و در همه ی عوالم هسـتی بـالفعل حاضر است، راهنمای ما جهت به فعلیت رساندن باورهایمان قرار داده است.

اگر خواستیم بین دانایی نسبت به حقایق عالم، با اتحاد با آن حقایق تفکیک کنیم و دانائی های ما راهزن اتحاد ما با آن حقایق نشود، باید بین انبیاء و ائمه علیهم السلام با دانشمندان و فیلسوفان فرق بگذاریم. در دستگاه امامان علیهم السلام بحثِ موانع راه و عوامل قرب مطرح است و در این دستگاه نه تنها حضور قلب ضرورت می یابد، بلکه یکی از اساسی ترین شروط است. چون موضوعِ اتحاد با حقایق عالم در میان است نه دانایی و علم به آن حقایق. در حالی که در روش دانشـمندان و فیلسوفان موضوعِ فهم حقایق مطرح است و انسان از مفاهیمِ آن حقایق مطلع می شود، نه این که با وجود حقایق مأنوس شود.

۱- تحف العقول، ص ۴۴۳.

عرض شد جهت اتحاد با حقایق عالم هستی باید موانع را بشناسیم و آن ها را ترک کنیم، و نیز عواملِ قرب را بیابیم و آن ها را به کـار گیریم، و عرض شـد قلب یا نفس ناطقه توان اُنس با حقایق را دارد و اگر قلب به صـحنه آمـد انسان وسـعت حضور در همه ی عوالم هستی را پیدا می کند.

علاوه بر دلایلی که در معرفت نفس در رابطه بـا حضورِ فوق مکان و زمان بودنِ نفس مطرح است، انسان ها در فرهنگ خود تجربه هـای زیادی دارنـد. خـدمت آیت الله اراکی«رحمه الله علیه» بودیم؛ ایشان جهت توجه مخاطبانشان به این امر، جریانی از خواب مغناطیسـی یـا همـان هیپنوتیزم را تعریف کردنـد، فردی که قـدرت انجـام هیپنوتیزم را داشت، در محضـر ایشـان یکی از طلاب را خواب کرده بود و به او دسـتور داده بود برو به قزوین در خانه ات و ببین عیالت چه کار می کند. در همان حالتی که هیپنوتیزم شده بود، سـیر کرده بود و گفته بود عیالم در خانه نیست، ولی در کنار جوی آب در حال لباس شستن است. بعد که تحقیق شـد موضوع همـان طور بود که طرف گفته بود. یـا می آینـد از طریق هیپنوتیزم کودک هفت، هشت ساله را خواب می کننـد و به او می گوینـد بگرد ببین ماشـینِ گم شـده ی این آقـا کجا است، و او هم بعضاً خبر می دهـد که ماشـین در فلان جا است. این موارد نشـان می دهـد که نفس انسـان آزاد از محـدودیت هـای زمانی و مکانی، هم اکنون در همه جا حاضـر است. علّامه ی طهرانی«رحمه الله علیه» در کتاب معاد شناسی می فرمایند:

«علّـامه ی طباطبـایی فرمودنـد: برادر من در تبریز شاگردی داشت که به او درس فلسـفه می گفت، و آن شاگرد إحضار ارواح می نمود و برادر من توسّط آن شاگرد با بسیاری از ارواح تماس پیدا می کرد. اجمال

مطلب آن که: آن شاگرد قبل از آن که با برادر من ربطی داشته باشد میل کرده بود فلسفه بخواند، و برای این منظور روح أرسطو را احضار نموده و از او تقاضای تدریس کرده بود. ارسطو در جواب گفته بود: کتاب «أسفار» ملّاصدرا را بگیر و برو نزد آقای حاج سیّد محمّد حسن إلهی بخوان. این شاگرد یک کتاب «أسفار» خریده و آمد نزد ایشان و پیغام ارسطو را – که در حدود سه هزار سال پیش از این زندگی می کرده است– داد. ایشان در جواب می فرماید: من حاضرم، اشکالی ندارد.

روزها شاگرد به خدمت ایشان می آمد و درس می خواند؛ و آن مرحوم می فرمود: ما به وسیله ی این شاگرد با بسیاری از ارواح ارتباط برقرار می کردیم و سؤالاتی می نمودیم و بعضی از سؤالات مشکله ی حکمت را از خود مؤلّفین آن ها می پرسیدیم؛ مثلاً مشکلاتی که در عبارات أفلاطون حکیم داشتیم از خود او می پرسیدیم، مشکلات «أسفار» را از ملاصدرا سؤال می کردیم. یکبار که با أفلاطون تماس گرفته بودند، افلاطون گفته بود: شما قدر و قیمت خود را بدانید که در روی زمین «لا إله إلاّ الله» می توانید بگویید؛ ما در زمانی بودیم که بت پرستی و وثنیّت آنقدر غلبه کرده بود که یک «لا إله إلاّ الله» نمی توانستیم بر زبان جاری کنیم.

روح بسیاری از علما را حاضر کرده بود و مسائل عجیب و مشکلی از آن ها سؤال کرده بود، به طوری که اصلاً خود آن شاگرد از آن موضوعات خبری نداشت.

خود آن شاگرد که فعلاً شاگرد مکتب فلسفه است، مسائل غامضه ای را که آقای إلهی از زبان شاگرد با معلّمین این فنّ از ارواح سؤال

ص: ۶۲

می کرد و جواب می گرفت، نمی فهمید و قوّه ی ادراک نداشت، ولی آقای إلهی کاملاً می فهمید که آن ها از زبان شاگرد چه می گویند. می فرمود: ما روح بسیاری از علما را حاضر کردیم و سؤالاتی نمودیم مگر روح دو نفر را که نتوانستیم احضار کنیم، یکی روح مرحوم سیّد ابن طاووس و دیگری روح مرحوم سیّد مهدی بحرالعلوم«رضوانُ الله علیهما»؛ این دو نفر گفته بودند: ما وقف خدمت حضرت أمیرالمؤمنین علیه السلام هستیم، و ابداً مجالی برای پائین آمدن نداریم.

حضرت علاّمه ی طباطبایی«رحمه الله علیه» فرمودند: از عجائب و غرائب این بود که وقتی، یک کاغذ از تبریز از ناحیه ی برادر ما به قم آمد، و برادر ما در آن نوشته بود که این شاگرد روح پدر ما را احضار کرده و سؤالاتی نموده ایم و جواب هایی داده اند، و در ضمن گویا از شما گله داشته اند که در ثواب این تفسیری که نوشته اید، ایشان را شریک نکرده اید. ایشان می فرمودند: آن شاگرد أبداً مرا نمی شناخت و از تفسیر ما اطّلاعی نداشت، و برادر ما هم نامی از من در نزد او نبرده بود؛ و این که من در ثواب تفسیر پدرم را شریک نکرده ام، غیر از من و خدا کسی نمی دانست، حتّی برادر ما هم بی اطّلاع بود، چون از امور راجعه به قلب و نیّت من بود. و این که من در ثواب آن پدرم را شریک نکرده بودم، نه از جهت آن بود که می خواستم إمساک کنم بلکه آخر کارهای ما چه ارزشی دارد که حالا پدرم را در آن سهیم کنم؛ من قابلیّتی برای خدمت خودم نمی دیدم.

فرمودند: نامه ی برادر که به من رسید، بسیار منفعل و شرمنده شدم. گفتم: خدایا! اگر این تفسیر ما در نزد تو مورد قبول است و ثوابی دارد، من ثواب آن را به روح پدر و مادرم هدیّه نمودم. هنوز این

ص: ۶۳

مطلب را در پاسخ نامه برادر به تبریز نفرستاده بودم که بعد از چند روز نامه ای از برادرم آمد که ما این بار با پدر صحبت کردیم خوشحال بود و گفت: خدا عمرش بدهد، تأییدش کند؛ سیّد محمّد حسین هدیّه ی ما را فرستاد.»(۱)

موارد فوق نمونه هایی از حضور نفس در عوالم وجود است، و نشان می دهد که نفس در همه ی عوالم حاضر است و ساکنان آن جا را می شناسد. چون نفسِ انسان بدن دارد گرفتار جزئیات می شود و توجه به کاری او را از کاری دیگر باز می دارد، ولی همین که تا حدّی از بدن آزاد شد و جنبه ی مجرد او بیشتر به صحنه آمد، دیگر آن طور نیست که کاری او را از کاری باز بدارد، همچنان که در مورد خدا می گویی: «فاعِلٌ لا یشْغَلُه شَییٌ عَنْ شَییٍ»(۲) او فاعلی است که کاری او را از کاری باز نمی دارد. نفس انسان هم به جهت جنبه ی تجردش چنین توانایی را دارد، در صورتی که تا جنبه ی تجرد انسان غالب نیست و روح انسان در موطن جزئیات منتشر است، نظر به هر چیزی و کاری بیندازد از چیز دیگر و یا کار دیگری غافل می شود. در نماز می توان چنین حالتی را تجربه کرد، وقتی جنبه ی تجرد انسان ضعیف است، اگر نظر به رعایت مخارج الفاظ بیندازد، از معانی غافل می شود، و وقتی نظر به معانی دارد از باطن و روح معانی غافل می شود، در حالی که در حین اعتکاف یا در حرم امامان معصوم علیهم السلام و مسجدالحرام چنین نیست، جمع آن ها برایش راحت تر است،

۱- معادشناسی، علامه طهرانی، ج ۱، ص ۱۸۱.

۲- توحید صدوق، ص ۸۷، باب معنی الواحد و التوحید و الموحد.

چون از زمـان، که واقعیات را در گذشـته و آینـده پراکنـده می کنـد، آزادتر است. به عبارت دیگر انسان با حضور در جنبه ی مجردِ خود، هر جا باشد همه جا هست و این نشان می دهد که نفس چگونه به جهت جنبه ی تجردش در همه ی عوالم حاضـر است، هرچند ممکن است نظر به همه ی هستی نداشـته باشد. حاضـربودنِ نفس در همه ی عوالم یک بحث است، نظرداشتن و مـأنوس بودن بـا آن عوالم بحث دیگری است. اگر انسان بخواهـد به همه ی عوالم نظر داشـته باشـد بایـد از توجه به جزئیات و توجه به زمان آزاد شود.

همان طور که نفس شـما در بـدن شـما حضوری کامل و تمام دارد و کاری از کاری بازش نمی دارد، اگر انسان جنبه ی تجرد خود را تقویت نمود، در عوالم مختلف حضور کامل و تمام پیدا می کند.(۱)

چگونگی رسیدن به حضور اختیاری در عوالم

ممکن است سؤال شود اگر نفس من در همه ی عوالم حاضـر است چرا من خودم را در همه جـا احساس نمی کنم؟ در جواب باید گفت جنبه تکوینی شـما غیر از جنبه شخصـی و فردی و تشـریعی شـما است، شما خود را از زمان و جزئیات آزاد کن، در آن صورت خود را در همه ی عالم می یابی، مشکل کار به جهت توجه ما و تمرکز ما به امور جزئی است، اگر

۱- موضوع حضور کامـل و تمامِ نفس در نکته ی شـشم و هفتم از کتاب «ده نکته از معرفت نفس» از همین مؤلف مورد بحث قرار گرفته است.

مقداری توجه به امور دنیا و عالم کثرات رقیق شود، به همان اندازه احساس حضور در همه ی عوالم ظاهر می گردد.

در روایت داریم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب در شهر مدینه نشسته بودند، فرمودند نجاشی پادشاه حبشه رحلت کرده است، برویم نماز میت او را بخوانیم و بیائیم. ملاحظه بفرمائید که اولاً: حضرت در عین این که در مدینه در جمع اصحاب هستند، در حبشه حاضرند. ثانیاً: کاری از کاری بازشان نمی دارد، به طوری که صحبت حضرت با اصحاب مانع توجه حضرت به وضع نجاشی نمی گردد. این مقامِ حضرت همان مقامی است که مولوی در وصف آن می گوید:

این

یکی نقش اش نشسته در جهان

وآن

دگر نقش اش چو مَه در آسمان

این

دهانش نکته گویان با جلیس

وآن

دگر با حق به گفتار و انیس

پای

ظاهر در صف مسجد صَواف

پای

معنی فوق گردون در طواف

شرط حضور در عوالم وجود، نظر به آن عوالم و انصراف از امور جزیی است. چنین استعدادی در انسان ها هست و شریعت الهی با عباداتی که آورده به چنین حضوری کمک می کند، هم از جهت نظر به حقایق عالم و هم از جهت انصراف از امور.

آنچه باید مورد توجه قرار گیرد حقیقت و قاعده ی حضور نفس در عوالم و احساس چنین حضوری در خود است. مواردی که عرض شد نمونه هایی است در سطوح مختلف برای ملموس تر شدن بحث. در مورد حضور امیرالمؤمنین علیه السلام در عوالم، اعم از گذشته و آینده و بواطن عالم،

سخنان بسیاری مطرح است، این ها همه نشان می دهد که نفس انسان تا کجاها استعداد حضور دارد.(۱)

عرض اصلی بنده در این بحث این است که با آزادی از زمان و رفتن در حضور، روح انسان به راحتی با نور ملائکه و انوار اسماء الهی مرتبط می شود و با اُنس با آن ها باورهای خود را به حالت بالفعل درمی آورد، و به جای آن که در قیامت به او بگویند: «فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَاءكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»؛(۲) چون پرده را از جلو تو برداشتیم، چشم تو این چنین تیزبین شد. آری به جای آن که در قیامت به او چنین خطاب کنند، در همین دنیا با حقایق مرتبط شود و می گوید: « لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينا»(۳)

اگر پرده عقب رود چیز جدیدی برای من ظاهر نمی گردد.

گاهی الهاماتی به قلب شما می رسد، از خود باید بپرسید ریشه ی این ها کجاست؟ اگر علت آن الهامات، خودتان هستید و از طریق فکرکردن به ذهن و قلب شما آمد شما که قبل از آن الهامات هم بودید، مسلّم اگر علت در صحنه باشد باید معلول نیز در صحنه باشد. اگر علتِ آن الهامات،

۱- حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «شخصی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و آن حضرت همراه اصحابش بود، بر آن حضرت سلام کرد و گفت: به خدا ولایت و محبت تو را دارم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: دروغ می گویی. آن شخص گفت: آری! به خدا قسم من محبت و دوستی تو را دارم و تا سه بار تکرار کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: دروغ می گویی، تو چنان که می گویی نیستی، همانا خداوند روح های مردم را دو هزار سال پیش از بدن هایشان آفرید و سپس دوستان ما را به ما عرضه کرد، به خدا سوگند که روح تو را در میان آن ها ندیدم، پس تو کجا بودی؟ آنگاه آن مرد ساکت شد و جوابی نگفت.» (الکافی، ج ۱، ص: ۴۳۸)

۲- سوره ی ق، آیه ی ۲۲.

۳- إرشاد القلوب إلی الصواب، ج ۲، ص ۲۱۲.

فکر خودتـان اسـت، چـون خودتـان از قبـل بـوده ایـد پس بایـد نـتیجه ی فکر هـم از اول نزد شـما باشـد، مگر آن که بپـذیریم فکرکردن یعنی سـیر نفس از چیزی که بـدان متمرکز بود به واقعیـاتی دیگر، فکر موجب شـد تـا موانع برطرف شود و نفس آن مطـالب را در جلـو خـود بیابـد. چون نفس در آن عوالم هست ولی موانعی در میـان است که نمی گـذارد بـا همه ی آن عوالم مرتبط شود؛ وقتی در مورد واقعیات فکر کردید، یعنی نفس خود را به سوی آن ها متمرکز نمودید و از موانع ارتباط رد شدید.

باید جهت روح را از امور فرعی به حقایق کلی سیر داد و متوجه موانع آن سیر بود. گاهی یک حسادت ساده ده ها پرده بین ما و حقـایق عالمِ پدیـد می آورد، همان طور که دفع حسادت چنـدین و چنـد تجلی نوری از حقایق عالم وجود در قلب شـما می گشاید. این که می فرمایند «کشیک نفس بکشید» یعنی توجه نفس را به عوالمی که در آن حاضر است معطوف دارید تا آرام آرام پرده هـای بین شـما و آن عوالم رقیق و رقیق تر شود و به آن وسـعتی که حقیقتاً در جان شـما هست و تکویناً با آن حقایق متحد است، نزدیک شوید.

هم اکنون نفس در قیامت حاضر است

وسعت جان انسان آنقدر است که نه تنها نفس انسان در زمان های گذشته و آینده می تواند حاضر شود، از آن مهم تر این که نفسِ هرکس هم اکنون در بـاطنی ترین عوالم یعنی در قیامت حاضـر است، به طوری که حضـرت امام رضا علیه السـلام انکارِ وجود قیامت در حال حاضر را مساوی با انکار نبوت و ولایت ائمه علیهم السلام به شمار می آورند. در روایت داریم که راوی از

حضرت امام رضا علیه السلام می پرسد: مرا از بهشت و جهنم خبر دهید، آیا هم اکنون آن ها خلق شده اند؟ حضرت فرمودند: بلی؛ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وقتی به معراج رفتند داخل بهشت شدند و آتش را هم دیدند. راوی به حضرت می گوید: عده ای از مسلمانان می گویند بهشت و جهنم مقدر شده اند ولی خلق نشده اند. حضرت فرمودند: آن ها از ما نیستند و ما هم از آن ها نیستیم؛ «مَنْ اَنْکَرَ خَلْقَ الْجَنَّهِ وَالنّار کَذَّبَ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله و سلم وَ کَذَّبْنا وَ لا مِنْ وِلایَتِنا علی شَیْئٍ وَ یَخْلُدُ فی نارِ جَهَنَّم. قال الله عزوجل: «هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتی یُکَذِّبُ بِهَاالْمُجْرِمُونَ یَطُوفُونَ بَیْنَها وَ بَیْنَ حَمیمٍ انٍ»(۱)».(۲) کسی که منکر خلقت فعلی بهشت و جهنم شود، پیامبر و ما را تکذیب کرده است و از کسانی نیست که ولایت ما را پذیرفته باشد، و برای همیشه در آتش است. خداوند فرمود: این است جهنمی که گناهکاران انکار می کردند و هم اکنون گناهکاران بین آن جهنم و آب جوشان در حال طواف اند.

و نیز در روایت داریم که:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: در آن هنگامی که مرا به معراج بردند داخل بهشت شدم، در آنجا دیدم زمین های بسیاری را که سفید و روشن افتاده و هیچ در آن ها نیست، ولیکن فرشتگانی را دیدم که بناهایی را می سازند، یک خشت از طلاـ و یک خشت از نقره، و چه بسا دست از ساختن برمی دارند. من به آن فرشتگان گفتم: به چه علّت شما گاهی مشغول ساختن می شوید و گاهی دست برمی دارید؟ فرشتگان گفتند: وقتی که

۱- سوره ی الرحمن، آیه ی ۴۴.

۲- توحید، صدوق، باب ما جاء فی الرُّؤْیَه، حدیث ۲۱، ص ۱۱۸.

نفقه ی ما برسد ما می سازیم و وقتی که نفقه ای نمی رسد دست بر می داریم و صبر می کنیم تا آن که نفقه برسد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن فرشتگان گفتند: نفقه ی شما چیست؟گفتند: نفقه ی ما گفتار مؤمن است در دنیا، که بگوید: سُبْحَانَ اللهِ وَ الْحَمْدُلِلَّهِ وَ لاَ إلَهَ إلاَّ اللهُ وَ اللهُ أَكْبَرُ.»(۱)

در حدیث دیگر آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

هرکس که بگوید «سبحان الله»، خدا برای او درختی در بهشت می نشاند و هرکس بگوید «الحمدلله» خداوند برای او درختی در بهشت می نشاند و هرکس بگوید «لاالهٰ الاّالله» خدا برای او درختی در بهشت می نشاند. مردی از قریش گفت: پس درختان ما در بهشت بسیار است. حضرت فرمودند بلی ولی مواظب باشید که آتشی نفرستید که آن ها را بسوزاند و این به دلیل گفتار خدای عزوجل است که: «ای کسانی که ایمان آوردید خدا و فرستاده ی او را فرمان برید و عمل های خویش را باطل نکنید».(۲).(۳)

روایات فوق روشن می کند که نفس هرکس هم اکنون تا قیامت وسعت دارد و هر عملی که این جا انجام دهد برای او در آن جا اجزاء بهشت او می شود. هم اکنون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلمو امامان علیهم السلام نظر می کنند و در منظر خود قیامت و بهشت و جهنم را می بینند. چون اولاً: نفس آن ها تا آن جاها حاضر است. ثانیاً: موانعی بین آن ها و حضور نفسشان در آن عوالم نیست.

۱- بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۴۰۹، باب ۳ - اثبات المعراج و معناه.

۲- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» سوره محمد، آیه ۳۳.

۳- أمالی الصدوق، ص ۶۰۸.

پس مشکلِ عدم احساس حضور در قیامت مربوط به شخص ما است و نه مربوط به نفس ما.

غلیظ ترین مانع

غلیظ ترین مانعِ حضور ما در عوالم غیب، عدم تفکیک بین اعتباریات و حقایق است. حقایق چیزهایی است که هست و اعتباریات یعنی مفاهیمی که انسان ها قرار گذاشته اند ولی ریشه در نفس الامر و واقعیت ندارد. حال اگر انسان ها حقایق را نیز به چشم اعتباریات ببینند به کلی جهت جان شان از توجه به عوالم وجود منقطع می شود. اعتباری دانستن حقایق به این معنی است که فکر کنیم دستورات دین مثل قراردادهایی است که برای رفع مشکل ترافیک شهر وضع کرده اند. غافل از این که تمام دستورات دین اعتباریاتی است که ریشه در حقایق دارد. تصور کنیم خداوند با حساب های مصلحت گرایانه فرموده؛ صبح دو رکعت نماز بخوانید و ظهر چهار رکعت، غافل از این که این دستورات صورت حقایقی است که در عالم قدس وجود دارد و عمل به آن ها نفس انسان را متوجه آن عالم و آن حقایق می نماید و در نتیجه به همان اندازه حضور او را در آن عوالم بالفعل می گرداند، و با عمل به آن دستورات حجاب بین انسان و عالم غیب رقیق تر می گردد.

از آن جایی که رذائل اخلاقی مانع حضور نفس در عوالم غیب می شود می فرمایند باید آن رذائل را از خود دور کنی. انسانِ حسود آنچنان روحش بر محور خود متمرکز است که نمی تواند به خود آید و در جنبه ی

بیکرانه ی جان خود حاضر شود و لذا می فرمایند سعی کن با نظر به لطف بیکرانه ی خداوند، حسادت را از خود دور کنی.

عوامل وسعت دادن قلب

با توجه به این قاعده که باید برای حضور در عوالم وجود عمل مناسب آن حضور را تقویت کنیم و موانع حضور را برطرف نماییم. حضرت باقر علیه السلام می فرمایند:

«ثَلَاثٌ مِنْ أَشَدِّ مَا عَمِلَ الْعِبَادُ، إِنْصَافُ الْمَرْءِ مِنْ نَفْسِهِ وَ مُوَاسَاهُ الْمَرْءِ أَخَاهُ وَ ذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَ هُوَ أَنْ يَذْكُرَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَ الْمَعْصِيَهِ يَهُمُّ بِهَا فَيَحُولُ ذِكْرُ اللَّهِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ تِلْكَ الْمَعْصِيَهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّيْطانِ تَذَكَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ»(۱)».(۲)

سه چیز از سخت ترین کارهای بندگان می باشد، انصاف به خرج دادن نسبت به خود، مواسات با برادران ایمانی، و یاد خدا در هرحال؛ یاد خدا در هر حال به این معنا است که هرگاه میل به معصیت کرد یاد خدا بین او و آن معصیت مانع ارتکاب معصیت گردد، و این همان سخن خداوند است در قرآن که فرمود: «اهل تقوی هرگاه گروهی از شیاطین با آن ها تماس بگیرندآن ها متذکر می گردند و در آن حال نسبت به وسوسه ی شیاطین بصیرت دارند.»

۱- سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰۱.

۲- بحارالأنوار، ج ۶۶ ، ص۳۷۹.

می فرمایند اولاً: باید نسبت به خودت انصاف داشته باشی و تقصیرها را به گردن دیگران نگذاری وگرنه روح تو در محدوده ی خودخواهی ات متوقف می شود.

نی

صفا می ماندش نی لطف و فر

نی

به سوی آسمان راه سفر

ثانیاً: مؤمن باید با برادرانش مواسات کند، و دغدغه ی آن ها را داشته باشد، غم آن ها را بخورد و تا آن جا که می تواند نقص های آن ها را بپوشاند، روحیه ی ایثارگری نسبت به مؤمنین در او رشد کرده باشد، تا به جای آن که مشغول عیب برادرانش باشد و خود را از گستردگی روح محروم کند، غمخوار آن ها باشد و روح خود را وسعت دهد.

ثالثاً: در همه حال به یاد خدا باشد و نگذارد جهت جانش از توجه به حضور بیکرانه ی خداوند در هستی، به چیز دیگری معطوف شود. در این حال قلب او دائم در محضر حق است و از محدودیت های عالم جزئی آزاد می گردد و در واقع با خودِ حقیقی اش به سر می برد و نه با ناخودِ خود.

راه ورودِ هرچه بیشتر به حالت ذکر و حضور، انجام نماز و روزه و حج و زیارت و اعتکاف است، و اگر راه ارتباط با عوالم غیب جلوی جان ما باز شود و بتوان جلو رفت، در آن صورت متوجه برکات فوق العاده ی آن خواهد شد.

حفظ قلب در نظر به بی کرانه ی وجود

هنر انسان آن است که بتواند حضور بیکرانه ی خود را پیدا کند و با دستوراتی که دین فرموده است این امر محقق می شود.

ص: ۷۳

فکر می کنم این که حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» می فرمودند از مرحوم شاه آبادی«رحمه الله علیه» بسیار بهره بردم، بهره اصلی شان این بود که توانسته بودند با راهنمایی استادشان و با آزاد شدن از عواملِ محدودکردن قلب، قلب را در حضور بیکرانه ی عالم غیب نگه دارند، و پیرو آن، آن همه نتیجه نصیبشان شد.

به حضوربردن قلب نیاز به شرایط خاص دارد؛ شرایطی مثل زیارت و اعتکاف و نمازِ شب و امثال آن، بعداً که قلب توانست به حضوررفتن را بشناسد و راه را پیدا کرد، دیگر امورِ روزمرّه ی زندگی نمی تواند او را به کلی از آن حالت خارج کند. به همین جهت خداوند به پیامبرش می فرماید: «قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا»؛ در نیمه های شب به پا خیز مگر اندکی از آن را، زیرا «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا»؛ در بیداری شب گام ها استوارتر و گفتارها محکم تر است «إِنَّ لَكَ فِي اَلنَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا»؛(۱) در روز برای تو کار و تلاش بیشتر است.

بحث های عقلی از آن جهت که به کمک استدلال، ما را متوجه وجود حقایق می کند، چیز خوبی است و می توان از آن طریق عقل را عادت داد که متوجه وجود عقول قدسی و یا متوجه وجود معاد شود و اگر در استفاده از استدلال مهارت پیدا کنیم با اندک تعقلی می توان عقل را به راه آورد و آن را به سوی حقایقِ عالم وجود سیر داد. منتها خطری که ممکن است پیش آید، متوقف شدن در حجاب عقل است و این که توجه داشتن به مفاهیم عالم وجود را مساوی ارتباط با خودِ حقایق عالم وجود بپنداریم.

۱- سوره ی مزمل، آیات ۲ و ۶ و ۷.

در حالی که مفهومِ حقایق غیر از خودِ حقایق هستند. تذکری که عرفا به خودشان و به فیلسوفان می دهند همین نکته است که درست است عقل می تواند متوجه وجودِ همه حقایق عالم وجود بشود ولی علم به وجود حقایق غیر از ارتباط با آن حقایق است، ارتباط کارِ قلب است.

کار عقل؛ شبیه آدرس دادن است و کار قلب؛ شبیه ملاقات نمودن. در عین احترام به عقل نباید تصور کرد عقل می تواند جای قلب قرار گیرد. سیر قلبی یک سیر نوری است و هر چقدر جلو بروید حجابی از جلو قلب شما عقب می رود و نورِ حقیقت بیشتر برای جان شما ظاهر می گردد و این سیر همچنان تا بی نهایت ادامه دارد، در حالی که سیر عقلی تا آن جایی است که انسان متوجه وجود مفاهیم قدسی می شود و دیگر هیچ. در سیر قلبی هرانـدازه که انسان بتواند تزکیه کند و توجه قلب را از عالم کثرات به عالم اَحدی بیندازد، راهی جلوی او باز می شود و از انوار حیات افزای آن عالم بهره می گیرد و وجودش با آن عالم یگانه می شود و وسعت می یابد، و نه تنها طلب او تمام نمی شود که شدیدتر هم می گردد و نوری بر نوری افزوده می شود.(۱)

حضرت باقر علیه السلام با توجه به نکات بالا و در راستای سیر قلبی می فرمایند: سه کار از سخت ترین کارهای بندگان است. اگر متوجه

۱- آیت الله جوادی«حفظه الله» می فرمایند: علوم حصولی در عقلی ترین شکل خود یعنی فلسفه، به عالم خارج راه ندارند و مشکلی را نمی گشایند، ... و درست بر همین اساس است که بسیاری از دانش آموختگان حوزه و دانشگاه به رغم دستیابی به علوم مختلف، در مقام عمل دست و پایشان می لغزد... این علوم به تنهایی از تأثیر بر نَفْس عالِم خود ناتوان اند، چه رسد به تأثیر در انسان ها و موجودات عالم. (کتاب امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف موجودِ موعود، ص ۸۵ و ۸۶)

حجاب ها نشویم نمی فهمیم چرا این کارها سخت است، چون حجابی غلیظ تر از «خود» نداریم و تا خود در صحنه است هیچ راهی به حقیقتِ بیکرانه ی خود گشوده نمی شود، چه رسد به اتحاد با عوالم قدس. لذا می فرمایند از سه عمل سختی که بندگان باید وارد آن شوند اول «اِنْصافُ الْمَرْءِ مِنْ نَفْسِه» است، این که انصاف را فراموش نکنیم، باید خود را کنار زد تا پنجره ای به سوی عالم معنا گشوده شود. هر اندازه به خود بنگریم و خودمان در منظرمان باشد، گرفتار خاطرات گذشته و آرزوهای آینده ایم و در سیاهچال زمان، همواره در ناکجا آباد به سر می بریم و هرگز به رازهای وجود خود دست نمی یابیم. دومین عملی که موجب رفع حجاب می شود «مُوَاساةُ الْمَرْءِ اَخاهُ»؛ می باشد، که انسان نه تنها بقیه را برابر خود بگیرد بلکه بقیه را بر خود مقدم بدارد. در وادی مواسات با برادران، خود را با خرمن کوب مواسات می کوبید تا پوسته هایی که مانع شایستگی است از وجود شما جدا شود، و این با دست های فراخ ایثار ممکن است، تا آنجایی که نه تنها از دارایی هایت می بخشی که تن خود را نیز ایثار می کنی. اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جهت زیبایی چنین صفتی وقتی زخمی و تشنه و خسته در میدان جنگ افتاده بودند به فردی که برایشان آب آورده بود می گفتند به دیگری بده که از ما تشنه تر است، و حاصل چنین مواساتی با برادرانشان آن شد که وارد جرگه ی شهیدان شدند و خداوند در باره آن ها فرمود: «وَ یُؤْثِرُونَ عَلَی أَنفُسِهِمْ وَلَوْ کَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»؛(۱) و دیگران را بر خویش مقدم داشتند، هرچند خودشان نیازمند بودند.

ص: ۷۶

۱- سوره ی حشر، آیه ی ۹.

«طلب دائم»، «مجاهده ی دائم»، «اطاعت دائم» و ««ذکر دائم»

وقتی متوجه شدیم که قاعده ی «طلب دائم» جهت رسیدن به حقایق و «مجاهده ی دائم» برای رفع حجابْ کارساز است، مواسات با برادران جای خود را در زندگی باز می کند. مجاهده برای گذر از حجاب های عقلی و مجاهده برای حاکمیت تواضع به جای حاکمیت تکبر، همه ی این ها نفس را آماده می کند تا از حجاب خود خواهی در آید. می فرمایند پس از «طلب دائم» و «مجاهده ی دائم» سالک باید ملکه ی «اطاعت دائم» را در خود رشد دهد و شیرین ترین قسمت زندگی را اطاعت از پروردگارش بداند. نه تنها راهی برای فرار از اطاعت نمی طلبد، بلکه تلاش برای اطاعت بیشتر را ملکه ی خود می کند، آن هم اطاعت تامّ و تمام.

چهارمین ملکه در سلوک «ذکر دائم» است تا هیچ حجابی خاطر ما را به خود مشغول ننماید. در این حال با توجه قلب به پروردگار عالم، شوق ارتباط با خدا در انسان زیاد می شود،(۱)

و لذا حضرت علیه السلام پس از مواسات با برادران، موضوع «ذِکْرُاللهِ عَلی کُلِّ حال»؛ را مطرح فرمودند که انسان در هر حال یاد خدا را در قلب خود نگه دارد. مثل انسانِ تشنه ای که در هیچ حالی از یاد آب گوارا غافل نیست، اگر قلبْ شاهد حضور حق در همه ی جلوات خود در هستی شد، دیگر با حق زندگی می کند و به پاک ترین و گسترده ترین زندگی دست یافته است، گویا در ابدیت زندگی می کند. به اندازه ای که انسان از حضور حق غافل است، نفس امّاره ا ش در میدان

۱- جهت شرح بیشتر در موضوع مراحل چهارگانه ی «طلب دائم»، «مجاهده ی دائم»، «اطاعت دائم» و «ذکر دائم» به کتاب «پنج رساله» از آیت الله محمد شجاعی رجوع فرمایید.

است و مرتکب گناه می شود. لذا حضرت در ادامه ی فرمایش خود می فرمایند: «هُوَ أَنْ یَذْکُرَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَ الْمَعْصِیَهِ یَهُمُّ بِهَا فَیَحُولُ ذِکْرُ اللَّهِ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ تِلْکَ الْمَعْصِیَهِ»وقتی معصیت به سراغش آمد یاد خدا را بین خود و آن گناه قرار دهد و اجازه ی فعّال شدن آن گناه را ندهد و این همان قول خداوند است که در وصف اهل تقوی می فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّیْطانِ تَذَکَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ»(۱) اهل تقوی چون شیطان به گرد قلبشان به گردش در آید تا وارد شود، متذکر یاد خداوند هستند و در نتیجه بیدار می شوند و تحت تأثیر آن گناه قرار نمی گیرند. یاد خدا موجب می شود که قلب بوی بد گناه را بشناسد.

عرض شد؛ برای این که قلب راه بیفتد و با عوالم تکوینی خود متحد شود باید موانعِ سیر را بشناسد و از آن ها پرهیز کند و عوامل سیر را بیابد و به آن ها بپردازد. در همین رابطه حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «أَلَا أُخْبِرُکَ بِأَشَدِّ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ ثَلَاثٌ؟ قُلْتُ بَلَى، قَالَ إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِکَ، وَ مُوَاسَاتُکَ أَخَاکَ، وَ ذِکْرُ اللَّهِ فِی کُلِّ مَوْطِنٍ، أَمَا إِنِّی لَا أَقُولُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَکْبَرُ، وَ إِنْ کَانَ هَذَا مِنْ ذَاکَ وَ لَکِنْ ذِکْرُ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ فِی کُلِّ مَوْطِنٍ إِذَا هَجَمْتَ عَلَى طَاعَهٍ أَوْ عَلَى مَعْصِیَه»: آیا به شما خبر بدهم از سخت ترین چیزی که خداوند بر بندگانش واجب کرده که آن سه چیز می باشد؟ راوی می گوید؛ آری خبر دهید. حضرت فرمودند: انصاف در نزد مردم و مواسات با برادرانت و یاد

۱- سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰۱.

خدا در هر شرایطی. اما یاد خدا نه به معنای آن که بگویی سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ. آری این ها ذکر خدا هست ولی ذکر خدا آن است که در هر شرایطی که اطاعت و یا معصیت به تو روی آورد ، به یاد او باشی.

در روایت فوق مثل روایت قبل از سه وظیفه ی مهم و سخت که خداوند بر بندگانش واجب فرموده سخن می رانند و اولین وظیفه را «اِنْصافُ النّاسِ مِنْ نَفْسِك» معرفی می کنند و این که در بین مردم انصاف را از دست مده. انسان فکر می کند این هنر است که ضعف های خود را به پای دیگران می گذارد، در حالی که باید بداند با این کار پای پرواز خود را می شکند و امکان سیرِ روحش به سوی بی نهایت بسته می شود. با نور انصاف است که آدم قبل از آن که بقیه را مقصر بداند، کوتاهی های خود را می بیند و از دست خود آزاد می شود. تا از دست خود آزاد نشویم هر کجا برویم در تنگنای خود هستیم. گفت:

نی

به هند است ایمن و نی در یمن

آن

که خصم اوست سایه ی خویشتن

دومین وظیفه ی سنگینی که حضرت متذکر می شوند «وَ مُوَاسَاتُکَ اَخَاکَ»؛ با برادرت برخورد ایثارگرانه داشته باش. او را بر خود مقدم بدار، بنایت آن باشد که در خدمت او باشی، بدون آن که بخواهی او را به خدمت بگیری. نه تنها ضعف های او را بپوشانی بلکه تا آن جا که ممکن است آن ضعف ها را به حساب خود بگذاری. اگر وقت رنج بردن است، رنج ها را به تن بخری. که این کار، کار عشق است و به همین جهت حضرت فرمودند کار آسانی نیست. چون آن هایی که آلوده به

خودخواهی و گرفتارِ رفاه هستند هرگز تا این اندازه نمی توانند وسعت گیرند، تا نه تنها با «انصاف» از حصار تنگ خودخواهی به در آیند که با «مواسات» جانشان وسعتی یابند که بقیه را بر خود مقدم بدارند. مسلّم کسی که می خواهد در وجود بیکرانه ی خود قرار گیرد باید از ماندن در محدوده ی خودخواهی یک لحظه آرام و قرار نداشته باشد و همواره در تلاطم باشد که خود را از تنگناها بیرون آورد، و یکی از عوامل مهم جهت نجات از تنگناها «مواسات» و مقدم داشتن برادران برخود است. سپس حضرت سومین وظیفه ی مهم و سخت را «ذِکْرُ اللهِ فِی کُلّ موطِن» معرفی فرمودند، که در هر شرایطی یاد خدا از صحنه ی دلش خارج نشود، و در شرح این وظیفه فرمودند منظور از یاد و ذکر خدا این نیست که «سُبْحانَ اللّه وَ الْحَمْدُلِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاّ اللّه وَ اللّهُ اَکْبَر» بگویی، هرچند این ها هم ذکر خداست «وَ لکن ذِکْرُ اللهِ جَلّ وَ عَزَّ فِی کُلّ مُوطِن اِذا هَجَمْتَ عَلی طاعَه اَوْ عَلی مَعْصِیه»؛ ولی یاد خدای عزوجل در هر شرایطی به این معنی است که در طاعت خدا یا در معصیت خدا به یاد او باشی، تا یک چشم برهم زدن توجه قلب از او به جایی دیگر نیفتد. هم هنگامی که وقت نماز است به یاد خدا باشی و وارد طاعت شوی، و هم وقتی زمینه ی معصیتی فراهم است یاد خدا باشی و از آن معصیت روی گردانی. سختی این کارها به جهت در صحنه نگه داشتنِ قلب است. عزیزی می گفت اوایل که می خواستم وارد این وادی ها شوم حاضر بودم به جای دو رکعت نمازِ صبح صد رکعت نماز بخوانم اما از من نخواهند قلبم در صحنه باشد. ولی وقتی سعی کردم آرام آرام قلبِ سر به هوا را به راه بیاورم و آن را وارد

ص: ۸۰

عبادات کنم، حالا می فهمم چرا این همه تأکید می شود قلب باید در صحنه باشد، در واقع حاصل تلاش ها از این به بعد ظاهر می شود.

عرض اصلی بنده در این جلسات روی موضوع آخر است و آن توجه دادن قلب به حق و آن را در محضر حق نگه داشتن است. اگر با توجه به مطالب جلسه ی قبل و روایت آخری که در آن جلسه طرح شد، قلب خود را قبله ی زبانمان قرار دهیم اساساً وارد عالَم دیگری می شویم که إن شاءالله دوباره به آن روایت می پردازیم.

فناء در فناء

جنس ما جنس حضور در محضر حق است، باید بتوانیم از ذات تکوینی خود استفاده کنیم و خود را در محضر حضرت اَحد قرار دهیم. این که خود را در محضر ذات احدی نمی یابیم چون اولاً: نظر به کثرات داریم. ثانیاً: عزم چنین حضوری را در خود رشد نداده ایم. وقتی انسان از یک طرف با آزادشدن از انانیت، به هیچ چیزی از خود نظر نکرد، و از طرف دیگر نظرِ جان خود را معطوف به ذات احدی نمود، آرام آرام تجلیات نور احدی بر جانش شروع می شود. این همان چیزی است که حافظ از خدا تقاضا می کند که:

روی

بنمای و وجود خودم از یاد ببر

خرمن

سوختگان را همه گو باد ببر

وقتی قلب به صحنه آمد سالک تقاضای تجلی نور اَحدی را از پروردگارش می کند تا به کمک آن نور خودی برایش باقی نماند. تا آن جایی که می خواهد در شرایط نظرِ قلب به حق، چیزی در میان او و حق

نباشـد، حتی این که به فنای خود نظر کنـد را مانع می دانـد و لذا در بیت دوم تقاضا می کند؛ «خرمن سوختگان را همه گو باد ببر» ابتـدا در اثر تجلی نور اَحـدی سوخته است، ولی خرمن سوخته ی او برای او یک نحو جلب نظر می کنـد و به همان اندازه قلب او متوجه خودش است، از نور احـدی مـدد می گیرد که خرمن سوخته ی او را نیز بـاد ببرد، که این همـان «فنـای در فنـاء» است. وقـتی انسـان می بینـد که دیگر به خـودش نیست، متـوجه می شـود خرمن سـوخته اش جلوی اوست، این هنوز یـک نوع حجاب است، باید هیچ چیزی جز حق در منظر انسان نباشد. هنوز غمِ دوری از حق در میان است و لذا در بیت بعدی تقاضا می کند:

ما

که دادیم دل و دیده به طوفان بلا

گو

بیا سیلِ غم و خانه ز بنیاد ببر

این یـک طمع خام است که بتوان از تجلیات اَحـدی و زلف چون عنبر خام و دست نخورده اش بویی به مشام برسـد ولی هنوز تمام توجه قلب به او نباشد، این حرف ها را باید کنار گذاشت.

زلف چون عنبر خامش که ببوید هیهات

ای دلِ خام طمعْ این سخن از یاد ببر

باید سیلِ غمِ دوری از حق بیاید و خانه ی وجود ما را از بنیاد ببرد تا تمام وجود انسان یک چیز شود و آن نظر به حق.

قلبی که متـوجه خداونـد شـد، خداونـد را در منظر خـود می یابـد، چنـانچه فرمود: «یـا موسـی! اَنَـا جَلیسُ مَنْ ذَکَرَنی»؛(۱) من همنشـین کسـی هسـتم که مرا یاد کنـد و توجه اش به من باشـد. در ادامه ی این روایت خداونـد کسانی را مورد توجه قرار می دهد که برای خدا به همدیگر محبت می ورزند

۱- اصول کافی، ج ۴، ص ۲۵۵.

«یتَحَابُّونَ فِیَّ». سپس می فرماید: وجود چنین افرادی عامل دفع بسیاری از بلاها است، اگر آن ها نبودند بلا بر مردم نازل می شد. این که در این روایت خداوند خود را همنشین کسانی قرار می دهد که نه تنها همواره یاد او باشند، بلکه «برای خدا به همدیگر محبت کنند»، خبر از همان «مواسات اخوان» می دهد که مؤمنین نسبت به برادران ایمانی خود نهایت از خودگذشتگی را روا می دارند، چون به همدیگر محبت دارند، آن هم محبتی خاص به طوری که در حرکات و سکناتِ همدیگر جمال و جلال حق را مشاهده می کنند و از «فَتْحِ قَرِیب» که محبوب را در مظاهر می بینند، آرام آرام به «فتح مطلق» می رسند که نظرشان متوجه اسماء الهی می شود و اگر قلب خود را کاملاً در صحنه نگه داشتند إن شاءالله به «فتح الفتوح» می رسند که از حجاب اسمائی و صفاتی نیز می گذرند و به حضرت اَحد نظر می کند و إن شاءالله به حبّ تام نایل می گردند.

از تفکر تا تذکر

آری ابتدا باید پای تفکر به میان آید و همواره به یاد خدا بود که منزل تفکر مقدم بر منزل تذکر است. به قول خواجه عبدالله انصاری در منازل السائرین؛ «اَلتَّذَکّرُ فَوقَ التَّفَکُر، فَاِنَّ التَّفَکُرَ طَلَبٌ وَ التَّذَکُرَ وُجُودٌ»؛ تذکر فوق تفکر است، زیرا تفکر، طلب محبوب است و تذکر، یافتن مطلوب. لذا در روایات می فرمایند: یک ساعت تفکر از هفتاد سال عبادت

افضل است.(۱)

چون نتیجه ای که در نهایتْ با تفکر حاصل می شود و انسان مفتخر به تذکر می گردد، ارتباط بی واسطه با محبوب است و رسیدن به وصال جمال محبوب که این غایت الغایات اهل سلوک است و از این به بعد عبادت به معنی حفظ این ارتباط است، دیگر عبادات، عبادات شوقی است و چه کسی است که جهت نیل به چنین غایت بزرگی سختیِ توجه قلب به حق را نپذیرد. حضرت صادق علیه السلام در آن روایت وظایف سخت بندگان را «ذِكْرُ اللّهِ فِی كُلِّ مُوطِن» معرفی کردند. حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» در این رابطه می فرمایند: «پس ای عزیز! در راه ذکر و یاد محبوب تحمل سختی هر چه بکنی کم کردی، دل را عادت بده به یاد محبوب، بلکه به خواست خدا صورت قلب، صورت ذکر حق شود. و کلمه طیبه ی «لا إله إلاّ الله» صورت اخیر و کمال اقصای نفس گردد، که زادی از این بهتر برای سلوک الی الله و مصلحتی نیکوتر برای معایب نفس، و راه بهتری در معارف الهیه یافت نشود. پس اگر طالب کمالات صوریه و معنویه هستی و سالك طریق آخرت و مسافر و مهاجر سیر الی الله هستی، قلب را عادت بده به تذکرِ محبوب، و دل را عجین کن با یاد حق تبارك و تعالی».(۲)

اساساً اگر قلب مؤدب به حضور الهی شد، بقیه ی قوا و اعضاء تحت تأثیر قرار می گیرند، و این که گفته می شود شرط قبولی اعمال حضور قلب

۱- تفکر ساعه خیر من عباده سبعین سنه، مصباح الشریعه- ترجمه ی مصطفوی، ص ۴۲۳.

۲- چهل حدیث، حدیث هجدهم، باب یاد خدا.

است، چون در آن حالت است که انسان نظر به حق دارد و مقصد و مقصود خود را خداوند قرار داده است و این همه ی مقصد است و هر اندازه انسان از یاد خدا منصرف باشد از مقصد حقیقی خود منصرف شده و به همان اندازه در حسرت خواهد بود. چون از استعدادِ وسعت بیکرانه ی خود در راستای ارتباط با خدای بی نهایت استفاده نکرده و خود را به چیزی غیر از خدای بی نهایت محدود کرده است.

دو چیز را باید هنوز مورد تأکید قرار داد؛ یکی این که متوجه وسعت قلب یا نفس ناطقه ی خود باشیم و با توجه قلبی، جنبه ی تکوینی خود را تشریعی کنیم و آن حضور تکوینی را در حوزه ی اختیار خود در آوریم. و دیگر این که دائماً جایگاه دستورات اخلاقی- اعم از رفع موانع و یا ایجاد عوامل - را در راستای تحقق سیرِ تکوینی به تشریعی بدانیم و هدفمان را در انجام دستورات دین از چنین نتیجه ای به چیزی کمتر پائین نیاوریم.

باید نقش خوبی ها و بدی ها را در سیر جنبه ی تکوینی خود به جنبه ی تشریعی آن ارزیابی کنیم، دائماً توجه داشته باشیم انصاف به خرج دادن، و یا مواسات با برادران ایمانی، و یاد خدا در هر حال، در آن سیر چه نقشی دارد.

حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «اِنَّ الْحَسَدَ یأْکُلُ الْایمانَ، کَما تَأْکُلُ النّارُ الْحَطَبَ» حسد ایمان را می خورد همان گونه که آتش هیزم را می خورد. حال اگر ایمانِ انسان خورده شد آیا دیگر قلبی که حامل ایمان است می ماند؟ و وقتی قلب در صحنه نبود آیا راهی به سوی بیکرانه ی وجود در میان خواهد بود؟ اگر با این دید به حسد بنگرید می بینید این

رذیله برای ارتباط با حقایق عالم وجود، چه مانع بزرگی است. وقتی حسد ایمان را بخورد حالا- هر چقدر هم انسان ذکر بگوید، چه نتیجه ای می گیرد؟ خدای سریع الحساب یک خطور حسودانه را نادیده نمی گیرد و به همان اندازه راه انسان به سوی معنویتِ بی نهایت بسته می شود و نتیجه ای از عبادات حاصل نمی شود.

وقتی قلب در صحنه بود و از آن طرف رذائلی چون حسد میدان نداشت تا ایمان را از بین ببرد، با ذکر یک «صلوات بر محمد و آل محمد» حجاب های بین انسان و خدا بر طرف می شود. به همین جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد صلوات می فرمایند: «مَغْفِرَةً لِذُنُوبِكُمْ»؛(۱) صلوات بر من موجب مغفرت گناهانتان می شود. عزیزی می فرمودند در مرحله ای آنچنان خداوند به من لطف کرده بود که می یافتم با ذکر صلوات، چگونه رحمت خدا به سوی جانم سرازیر می شود.

آفت ایمان

باید فهمید آثار منفی رذائل اخلاقی چگونه ما را محجوب می کند. حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «آفَةُ الدّینِ الْحَسَدُ وَ الْعُجْبُ وَ الْفَخْر»؛(۲) آفت دین؛ حسد و عُجب و فخر است. یعنی با داشتن این صفات حرکت انسان به سوی عالم معنا و قرب الهی متوقف می شود.

۱- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند؛ صلوات بر من موجب مغفرت گناهانتان می شود. (کنزالعمال، ج ۱، ص ۴۳۶)

۲- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۸.

راستی وقتی انسان با داشتن صفت حسادت، بر آنچه خداوند انجام داده است اعتراض دارد، قلب خود را به سوی خدا می برد، یا به سوی غیر خدا؟ کسی که می گوید؛ چرا خداوند همسر من را هم مثل همسر فلانی قرار نداد، آیا این یک نوع اعتراض به خداوند نیست؟ آیا شرایط شما با همسرتان طوری است که راه شما برای یک زندگی صمیمی و سالم بسته است یا با به میدان آوردن مقایسه ها زندگی را برای خود تیره کرده ای؟ اگر پای مقایسه وسط نیاید همه چیز همانی است که باید باشد. در واقع این بنده ی خدا از آنچه خدا به او داده است ناراحت نیست، از آنچه به دیگری داده است ناراحت است. آیا چنین کسی می تواند به معنی واقعی به خدا ایمان داشته باشد و از برکات ایمانش استفاده کند؟ این آدم را مقایسه کنید با آن هایی که خداوند در شرایطی سخت قرارشان می دهد تا عالی ترین رضایت را در آن ها شکل دهد ولی با آن همه به ذهنشان هم نمی رسد که نسبت به زندگی بقیه حسادت ورزند، چون عهد بندگی خدا را با تمام وجود پذیرفته اند و هیچ حادثه ای توجه قلبی آن ها را از خدا به چیز دیگری منصرف نمی کند. این ها بسیاری از لایه هایی را که مانع حضور در بی نهایتِ وجودشان است، به راحتی پشت سر گذارده اند. اگر عنایت فرموده باشید در دهه ی سوم ماه رمضان که قلب مؤمنین آماده است تا بهترین نحوه ی ارتباط با خدا را داشته باشد، در دعاهای شب های این دهه یک فراز است که همواره تکرار می شود و از خدا تقاضا می کنی: «اَنْ تَهَبَ لِی یقِیناً تُباشِرُ بِهِ قَلْبی وَ ایماناً یذْهَبُ الشَّکَ عَنِی وَ رِضاً بِما قَسَمْتَ

لِی...»؛(۱) خدایا! یقینی به من عطا فرما که قلبم با آن به سر برد، و ایمانی عطایم کن که شکّ را از جان من ببرد و راضی باشم به آن چه قسمت من کرده ای. این تقاضا شبیه همان تقاضایی است که در آخر دعای شریف ابوحمزه ثمالی از خدا می کنید تا خداوند چشم ما را باز کند و از آنچه به ما داده –که بهترین شرایط جهت بندگی اوست– راضی باشیم.

حضرت فرمودند: «آفَةُ الدّینِ الْحَسَدُ وَ الْعُجْبُ وَ الْفَخْر»؛ آفت دین، حسد و عجب و فخر است. تأکید بنده روی آفت دین بودن آن ها است که موجب می شود دین ما از بین برود و آن نتیجه ای که باید به ما برساند، نرسد. عنایت بفرمائید که روایات را از چه زاویه ای نگاه می کنیم، موضوع بر سر بدبودن حسد و عجب نیست، موضوع بر سر تأثیر آن ها نسبت به دین است، که با بودن این صفات دین ما دین زنده ای نیست و در راستای آفت دین بودن این رذائل باید آن ها را از خود دفع کرد و تکلیف مان را با آن ها روشن کنیم. معلوم است که حسد و عجب و فخر بد است، ولی چقدر بد است، می فرماید در حدّی بد است که دین تو را نشانه می رود. وقتی متوجه چنین جایگاهی برای این گونه رذائل شدیم دیگر نمی آییم بپرسیم چرا شوق عبادت نداریم، می رویم سراغ رذیله هایی که دین ما را آفت زده کرده است و معلوم است تا آن ها را از بین نبریم نور ایمان در ما ظاهر نمی شود و نفسِ بیکرانه ی ما نمی تواند با انوار حقیقت مرتبط شود، زیرا هر سه صفتی که در آن روایت مطرح است، صفاتی است که روح انسان را در موضوعاتی محدود گرفتار می کند و از گستردگی او می کاهد.

۱- مفاتیح الجنان، اعمال ماه رمضان، دعای شب های دهه ی آخر.

در راستای موضوع گسترده ماندن روح انسان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند: «لا یؤمِنُ اَحَدُکُمْ حَتّی یحِبُّ لِاَخِیهِ ما یُحِبُّ لِنَفْسِهِ»؛(۱)

هیچ کدام از شما به درجه ی ایمان نمی رسد مگر آن که آن چه برای خود دوست دارد برای برادرش هم دوست بدارد. پس تا انسان وجودش را به گسترد گی وجود برادران ایمانی خود گسترش ندهد نباید امید تجلی نور ایمان به قلب را داشته باشد. و معلوم است وقتی نور ایمان نبود، رکوع و سجود و ذکر برای او به صورتی نورانی در میان نیست، فقط در حد حرکات بدن و زبان است و هیچ کدام از اعمالش برای به فعلیت آمدن باورهایش به کمکش نمی آید، چون هنوز با خودِ بیکرانه ی خود ارتباط برقرار نکرده است.

بنده عرضم همین بود که باید موانعِ به صحنه آمدن جنبه ی تکوینی نفسِ ناطقه ی خود را بشناسیم و سعی نماییم از شرّ آن ها خود را راحت کنیم، و از طرف دیگر عوامل به صحنه آمدن نفس ناطقه یا قلب را هم پیدا کنیم و سعی نماییم آن ها را در زندگی خود وارد کنیم تا معلوم شود چگونه می توان با روح اولیاء و علماء مرتبط بود.

به نظر می رسد با این بحث إن شاءالله بتوانیم ریشه ی عدم موفقیت های خود را در امور عبادی درست تحلیل کنیم و به لطف الهی قلب خود را راه بیندازیم، وقتی قلب راه افتاد تازه معنی همه چیز روشن می شود، از همسر و فرزند بگیر تا خانه و شغل، دیگر بدون آن که از زندگی کنار

۱- بهاء الدین خرمشاهی- مسعود انصاری، پیام پیامبر، ص ۴۲۸.

بکشیم، هیچ یک از این ها ما را مشغول خود نمی کند و جایگاهی بیش از آنچه هستند در زندگی ما پیدا نخواهند کرد. گفت:

روزها

گر رفت، گو رو باک نیست

تو

بمان ای آن که جز تو پاک نیست

در این حال قلب به صحنه می آید و در منظر خود آنچه را نادیدنی است می بیند و با آن ها مأنوس می شود و تغذیه می کند. وقتی راه قلبِ ما به سوی خدا باز باشد هیچ چیز ارزش آن را پیدا نمی کند که دل ما را از ما بگیرد و به خود مشغول کند، هر چند هر چیزی و هر کسی در جای خود محترم خواهد بود، چه فرزند و چه خانه و چه شغل. گفت:

روح

را توحید الله خوش تر است

غیر

ظاهر دست و پای دیگر است

روح

دارد بی بدن بس کار و بار

مرغ

باشد درقفس بس بی قرار

باش

تا مرغ از قفس آید برون

تا

ببینی هفت چرخ او را زبون

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۹۰

جلسه ی سوم

اشاره

ص: ۹۱

بسم الله الرحمن الرحیم

«رَبِّ قَدْ آتَیْتَنِی مِنَ الْمُلْکِ وَعَلَّمْتَنِی مِن تَأْوِیـلِ الأَحَـادِیثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ أَنتَ وَلِیِّی فِی الـدُّنُیَا وَالآخِرَهِ تَوَفَّنِی مُسْـلِمًا وَأَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ»؛(۱)

پروردگارا! به من حاکمیت دادی و به تأویل حادثه ها و خواب ها آگاهم کردی، ای خدای پدید آورنده ی آسـمان ها، تو در دنیا و آخرت وَلی و سرور من هستی، مرا مسلمان بمیران و به صالحین ملحقم گردان.

آیه ی فوق تقاضای حضـرت یوسف علیه السـلام از خـدا است، به طوری که ملاحظه می فرمائید حضـرت با آن همه کمالاتی که به لطف خـدا از آن بهره مندانـد متوجه انـد صالحینی در این عالم هسـتند که تمام ابعاد بندگی در آن ها به صورت بالفعل محقق شده است و لذا از خداوند طلب ملحق شدن به آن ها را دارند. روایات، پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم و ائمه ی معصومین علیهم السـلام را مصـداق صـالحینی معرفی کرده که حضـرت یوسف علیه السـلام تقاضـای ملحق شـدن به آن هـا را دارند.

ص: ۹۳

۱- سوره یوسف، آیه ۱۰۱.

سیری تشریعی به سوی حقیقت تکوینی

عرض شد عبادات؛ از جمله اعتکاف و حج و زیارت؛ برای آن است که باورهایمان به مرتبه بالفعل برسند و انسان در شخصیت تشریعی خود استعداد تکوینی اش را حاضر کند، مثل آن که باید فطرت الهی خود را در شخصیت خود حاضر نمائیم. همه ی ما در سرشت و تکوین، در ساحتی مستقر هستیم که جهت توحیدی دارد و به تعبیر امام صادق علیه السلام: «فَطَرَ اللّهُ الْخَلْقَ عَلَی التُّوحید»؛(۱) خداوند سرشت خلق را بر اساس توحید سرشته است. ولی باید از طریق عبادات و حفظ قلب از انحراف به سوی غیر خدا، آن فطرت را در شخصیت خود حاضر نماییم و به تعبیر دیگر خودمان را در آن سرشت حاضر کنیم.

برای حاضرشدن در تکوینیات؛ حرکت قلبی نیاز است و این که با رفع موانع، قلب را دائماً متوجه آن عالَم بنماییم و جلو برویم. امامان علیهم السلام و ما شیعیان هر دو علم به وجود قیامت داریم ولی آن عزیزان هم اکنون در آن عالم حاضرند و در منظر قلب خود ناظر آن عالم هستند(۲) ولی ما نه. چون اعتقاد آن ها به صورت بالفعل در شخصیتشان حاضر است. به همین جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می توانند خبر دهند چه چیز موجب آبادانی بهشت می شود و می فرمایند خودم ناظر بودم که چگونه فرشتگان بهشت مؤمنان را می ساختند.(۳) در حالی که هنوز آن شخص مؤمن در دنیا است ولی با اعمال

۱- شیخ صدوق و شیخ مفید، اعتقادات امامیه، ج ۲، ص ۶۲.

۲- به کتاب «معاد؛ بازگشت به جدّی ترین زندگی» ص ۱۵۹ از همین مؤلف رجوع فرمایید.

۳- وسائل الشیعه، چاپ مکتبیه محمدی، ج ۲، ص ۱۲۰۸.

توحیـدی خود دارد بهشت خود را می سـازد، این خبر می رسانـد که نفس انسـان همین حالا به آن جاها وصل است و باطناً تا آن جـا وسـعت دارد، آن جـایی که بالاترین مراتب عالم وجود است. حال چرا علاوه بر پیامبر و امام علیهم السـلام، «حارثَهِ بن مالـك» نیز این حضـور را احسـاس می کنـد؟ چون قلب خود را به حرکت در آورده و در جهت وجود تکوینیِ خود سـیر داده است. و عرض شـد برای بالفعـل نمودن این اسـتعداد بایـد اولاً: عبـادات و عمـل به اعتقادات را به صـحنه آورد - اطلاع کافی نیسـت - ثانیـاً: در عبـادات بایـد قلـب در صـحنه باشـد و قلب در کنـترل مـا قرار گیرد تـا آرام آرام راه بیفتـد و مـا را به سـوی تکوینیاتمـان سیر دهـد، سـیری تشـریعی به سوی حقیقـتی تکوینی، تـا آنچه را که از جهت تکوینی داریم و از جهت تشـریعی نداریم، از همان جهت که نداریم، دارا شویم.

با توجه به این که انسان به عنوان نفس ناطقه در حیطه ای بسـیار گسترده از عالم هستی حاضـر است، عباداتِ مستمر او موجب ملکـه شـدن سـیر او در آن حیطـه می شـود و این امر مـوجب می گردد تـا او بتوانـد اسـماء الهی و ملائکه الله و روح اولیـاء را ملاقات کنـد - ابتدا به صورت اجمال و در انتها به صورت تفصـیل- هنر ما رفع موانعِ این سـیر است تا از آن طریق، خود را در آن عـوالم حاضـر بیـابیم و در آن صـورت است که خـودِ واقعی خود را یـافته ایم، و جنبه ی نورانی خود را بـا جنبه ی نوری و باطنی عالم مرتبط نموده ایم و به تعبیر دیگر از انوار غیبی عالم هستی -که عین حیات و علم اند- بهره مند گشته ایم.

عامل ارتباط با عالم غیب

چون در عالم مجردات مکان و زمان معنی نـدارد وقتی نفس ما به عالمی از عوالم غیبی نزدیک می شود، با آن عالم متحد می گردد و خود را تماماً به وسعت آن عالم می یابد. اگر کسی در حدّ مقام ملائکه صعود کرد، دیگر در عرض آن ملائکه نیست بلکه با آن مقام متحد می شود و وجود خود را در آن مقام احساس می کند.

بنـابراین سـیر جنبه ی نوری و قلبی انسـان -که حقیقت انسـان است- سـیری است که موجب اتحاد با عالم معانی می شود و در این سیر؛ معانی عالیه با قلب انسان متحداند و انسان اساساً در آن افق می اندیشد و در آن افق با عالم مادونِ خود ارتباط دارد.

ارتباط نوری با عالم معنا یک نوع یکـدل شـدن و مراوده با آن عالم است. در آن حالت چه بگویی شـخصِ انسان با قلب خود مراوده می کنـد و چه بگویی انسـان بـا عـالم غیب مراوده می کنـد، هر دو یکی است. مراوده ی قلب با عالم غیب، مثل دیـدن یـک گـل است، نه مثل دیـدن یک بلوک سیمانی. شـما وقتی گلی را نظاره می کنیـد یک نوع مراوده ی روحی با زیبایی آن برقرار می نماییـد، به طوری که روحتـان با زیبائی آن مرتبط و متحـد می شود و از آن تغـذیه می کنـد، البته این ارتباط کجا و ارتباطِ جانِ تزکیه شده با عوالم غیب کجا.

ص: ۹۶

وقتی در دعاها از خداونـد تقاضای بهشت می کنیـد، تقاضای ارتباط با اسـماء حسـنای الهی را داریـد، تا از جمال الهی تغـذیه کنید و جانتان با اسم لطیف و رحمان متحد گردد.(۱)

جـان انسـان جنس نور است، عـالم معنا هم از جنس نور است، اتحاد نور با نور را با وسـعت دادن خود و درک حقایق معنوی، در خود می توانیم احساس کنیم. باید با تمام امید متوجه چنین اسـتعدادی در خود و در عالم وجود باشـیم و با انجام دستورات شرعی جهت جان را برای تحقق چنین شرایطی جلو ببریم تا جانمان وسعت یابد و اتحاد محقق شود.

ما متأسـفانه چون اولاً: معنی بهشت را نمی دانیم. ثانیاً: وسـعت خود را نمی شناسـیم. ثالثاً: جایگاه دسـتورات دین را در راستای سیر انسان به سوی عوالم نوری نمی دانیم، همین طور نشسته ایم و می گوئیم چگونه چنین می شود. به قول مولوی:

چو گویدمرغ جان«یاهو»بگویدفاخته،کو کو

بگوید چون نبردی بو نصیبت انتظار آمد

مشـکل در باورنداشـتن و نگـاه نکردن است. آری اگر فکر کنیم عبـادات ما علت پدیـد آوردن این حضور است، بایـد مأیوس باشـیم، ولی وقتی متوجه باشـیم عبـادات ما عاملی است که جهت ما را عوض می کنـد و از آن طریق به سوی عالم نور نظر می کنیم، آن عبادات عامل رفع حجاب می شوند.

ص: ۹۷

۱- اسماء الهی مقول به تشکیک هستند، و لذا هر چه تزکیه بیشتر باشد جان انسان همان اسم را با شدت بیشتری می یابد و می چشد.

حقیقت از ما به ما نزدیک تر است پس معنی ندارد که به دنبال آن بگردیم، کافی است حجاب های بین خود و آن را برطرف کنیم. مثل این است که ما شیشه های پنجره را پاک کنیم تا نور بیاید. آری اگر فکر کنیم ما باید نور را بگیریم و در اطاق بکشیم جای یأس دارد، ولی ملاحظه فرمودید که در سیر به سوی عوالم غیب، این طور نیست، همین حالا ما در تمام عوالم قدس حاضریم، ولی جهت جانمان به آن سو نیست تا خود را در آن جا بیابیم.(۱)

وظیفه و توان ما در حدّ تغییر جهت جان است تا آرام آرام حجاب ها و موانعِ بین ما و آن عالم برطرف شود. در آن صورت ابتدا به نحو اجمال، با نور حقایق مرتبط می شویم و سپس آن ارتباط إن شاءالله حالت تفصیلی به خود می گیرد. و اتحاد ما با آن عالم شدید و شدیدتر می گردد. غفلت ما، غفلت از جنبه ی تکوینی ما است.

چگونگی ارتباط با روح علماء ربّانی

در ابتدا باید به نور علماء ربانی نظر انداخت که در برزخ هستند. چون روح شما در عالَمی که آن ها هم اکنون در آن عالم هستند حاضر است، اگر نظر کنید نور آن ها را می یابید و می شناسید. همان طور که همین حالا- با جنبه ی تکوینی خود، ملائکه و از جمله حضرت عزرائیل و جبرائیل علیها السلام را می شناسید. پس حرف غلطی نیست اگر عزیزی می فرماید: «با این که مرحوم شاه آبادی و یا مرحوم حسینقلی همدانی«رحمه الله علیهما» را در دنیا ندیده

۱- هبوط آدم از بهشت نیز جز همین تغییر منظر از آن عالم به سوی شجره و عالم کثرت نیست. (به کتاب «هدف حیات زمینی آدم» از همین مؤلف رجوع شود).

بودم، در مرحله ای از سلوک احساس کردم اساس سلوکی آن ها را می شناسم و حتی به من کمک می کنند که از منظر آن ها عبادت کنم و ذکر بگویم» چون این عزیز تا حدّی در حقیقت تکوینی خود حاضر شده است. اگر کسی می گوید «نور امیرالمؤمنین علیه السلام را در جمال فلان شخص دیدم» اگر آدم مطمئنی باشد روی حرفش حساب کنید. اصل این که روح هر کس در نظام تکوینی با عالی ترین مخلوق مرتبط است، پذیرفتنی است، هرکس به اندازه ای که شخصیت خود را - با رفع موانع- به جنبه ی تکوینی خود نزدیک کرد می تواند تا این جا ها هم برسد. شرایط خاص باعث می شود تا چنین ارتباطی راحت تر انجام شود، مثل زیارت ائمه علیهم السلام. واقعاً در زیارت آن ذوات مقدس جان زائر با نور امام مرتبط می شود و به معنی حقیقی، زیارت و ملاقات صورت می گیرد. چون در حرم ائمه علیهم السلام برای نفس های مستعد زمینه ی حضور در جنبه ی تکوینی شان فراهم تر است.

کافی است کمی به روح و روان خود سر و سامان بدهیم و برای عبادات خود ارزش قائل باشیم و عبادات شرعی را سرسری نگیریم تا روحمان با علماء ربانی و ملائکه ی الهی و اسماء پروردگار و ذوات مقدس امامان علیهم السلام و در نهایت با نور احدی مرتبط شود و خود را در محضر حق حس کند.

این که بزرگان دین می فرمایند: «باید کشیک نفس کشید» به همان معنی است که اولاً: موانع راه را بشناسیم و مواظب باشیم بر ما غلبه نکنند. ثانیاً: در هر حال جهت قلب را از حق به چیز دیگری بر نگردانیم. حفظِ جهت قلب، کاری سخت ولی بسیار مفید است و راه کار آن همان روایتی

است که در آخر جلسه ی اول از حضرت صادق علیه السلام مطرح شد که فرمودند؛ «فَاجْعَل قَلْبَکَ قِبْلَهً لِلِسانِک، لا تُحَرِّکْهُ إلّا بِإشارَهِ الْقَلْبِ و مُوافِقَهِ الْعَقْلِ وَ رِضَی الْإیمان»؛(۱) قلب خود را قبله ی زبانت قرار بده، زبان را به حرکت در نیاور مگر به اشاره ی قلب و موافقت عقل و رضایت ایمان. در این روایت می فرمایند: دائماً قلبت را در مقابل خود داشته باش و از منظر آن سخن بگو و مواظب باش عقل و ایمان در صحنه های اعمال و انتخاب ها در حاشیه قرار نگیرند. در این حال شما نیز به وسعت قلب تان وسیع می شوید و در موطنی قرار می گیرید که قلب شما یعنی نفس ناطقه ی شما در آن موطن قرار دارد. در نتیجه در هر عالمی خواستید می توانید حاضر شوید و با اولیاء الهی مأنوس گردید.

باید تأکید کنم اگر نفس ناطقه را که وسعت آن لایقِفْ است، خواستید به صورت غیر انتزاعی و به صورت حضوری درک کنید، همان قلب است. پس با حضور قلب عملاً ما در عوالم بیکرانه ی هستی حاضر شده ایم. حال اگر بنا به توصیه ی حضرت صادق علیه السلام در روایت فوق، در عباداتِ خود قلب را جلو انداختیم و اعمال خود را با توجه به قلب انجام دادیم، آرام آرام در عوالمی که قلب حاضر است، حاضر می شویم و واقعاً از این جهت مسئله به همین سادگی است و این که نتایج آن فوق العاده است، چون قلب ما در آن عوالم به خودی خود حاضر است.

۱- مصباح الشریعه- ترجمه عبد الرزاق گیلانی، ص ۵۱.

یکی دیگر از راه کارهایی که برای حضور قلب پیشنهاد شده، دستورالعمل حضرت آیت الله شاه آبادی به حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیهما» است که می فرمایند:

«پس از آن که سالک؛ دلْ را برای ذکر خدا و قرآن شریف مهیا نمود، آیات توحید و اذکار شریفه ی توحید و تنزیه را با حضور قلب و حال طهارت، تلقین قلب کند، به این معنی که قلب را چون طفلی در نظر بگیرد که زبان ندارد و می خواهد او را به زبان آورد، چنانچه آن جا یک کلمه را تکرار می کند و به دهان طفل می گذارد تا او یاد بگیرد، همین طور کلمه ی توحید را با طمأنینه و حضور قلب باید به قلب تلقین کند و به دل بخواند تا زبان قلب باز شود. و اگر در آخر شب یا بین الطلوعین، بعد از فریضه ی صبح برای این کار اختصاص دهد خیلی بهتر است. پس در آن وقت با طهارت، وجهه ی قرآن و ذکر را متوجه ی قلب کند و آیات شریفه ی الهیه که مشتمل بر تذکر و مشتمل بر توحید است را به قلب بخواند، به طورِ تلقین و تذکیر».(1)

از طریق دستورالعمل فوق؛ قلب آرام آرام آن الفاظ را از جانب شما می گوید و عملاً شما وارد عالم قلب می شوید. آری همه ی حرف همان سخنِ حضرت صادق علیه السلام است که فرمودند: «فَاجْعَلِ قَلْبَکَ قِبْلَةً لِلِسانِك»، قلب خود را قبله ی زبانت قرار ده « وَلا تُحَرِّکْهُ إلّا بِإشارَهِ الْقَلْبِ، و مُوافِقَهِ الْعَقْلِ وَ رِضَی الْإیمان»؛ و آن را به حرکت در نیاور مگر به اشاره ی قلب و موافقت عقل و رضایت ایمان. حال وقتی قلب را قبله ی زبان قرار دادی،

۱- کتاب شرح حدیث «جنود عقل و جهل»، امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»، ص ۱۰۶.

قلب را در عوالمی از حضور، در محضر حق می یابی - چون به دنبال قلب تان حرکت کردید که در عوالم غیب حاضر است-

لـذا بر اساس اشاره ی قلب سـخن بگو و در این دنیا آن دنیایی شو، و هرچه را نمی پسـندد و حق نمی دانـد مگو. قلب؛ خدا را رحمان و رحیم می یابـد، شـما هم با خـدای رحمان و رحیم سـخن بگو. و در این مسـیر سـخنی نگو که عقلِ تو آن را نپـذیرد وگرنه به اسم حضور قلب، وَهمیات به میدان آمده است. و نیز آن سـخن را در سازمان ایمانی خود امتحان کن، آیا ایمان تو به خـدا و قیـامت و نبـوت و امـامت، اجـازه می دهـد که این سـخن گفته شـود؟ در آن صـورت بگو، وگرنه به اسم حضور قلب، شیطـان به میـدان آمـده است. عنایت داشـته باشـید؛ حضور قلبی که در ذیل نور عقل و ایمان به خـدا و تقیـد به احکام شـرعی نیست، حضور قلب نیست، وَهم است و وسیله ی ورود شیطان.

موضوع اصـلی در روایت حضـرت صادق علیه السـلام همان دسـتوری است که می فرماید: قلب را قبله ی زبانت قرار بده. ولی برای آن که حقیقتاً قلب در صـحنه باشـد و نه وَهمیات؛ متذکر می شوند که وقتی به اشاره ی قلب سـخن می گویی آن سـخن باید موافق عقل و اقتضای ایمان باشد.

در احوال آیت الله کشـمیری«رحمه الله علیه» هست که می گویند رفتم سر قبر یکی از اولیاء الهی و از او ذکری را که در دنیا با آن مأنوس بود پرسـیدم و او جواب داد ذکرش در دنیا «لا إله إلاّ الله» بوده است. یا در احوال شـیخ بهایی«رحمه الله علیه» داریم که بر سـر قبر «بابا رکنا» می رونـد و خبر زمانی را که رحلت می کننـد می گیرند. همه ی این ها طبق همان قاعده ای است که عرض کردم، روح جناب آیت الله کشمیری و جناب شیخ بهایی«رحمه الله علیهما»

به جهت تجرد ذاتی در آن عالم حاضر بوده، با سرزدن به قبرِ آن ها، حجابِ بین آن ها و آن روح بر طرف شده و چون روح علمایی که رحلت کرده اند نسبت به شما آزادترند و انکشاف آن ها روشن تر و کامل تر است می توانند کمک کنند. حالا چگونه کمک می کنند انواع مختلفی دارد، حداقل آن کمک ها القاء معانی به قلب است و درنتیجه میل شما را هدایت می کنند.

آشنایی تکوینی با اولیاء الهی

یکی از عزیزان می فرمود: «با آیت الله شاه آبادی مرتبط شدم و در اثر آن ارتباط موقت، در دو رکعت نمازم، تمام فلسفه ی وجودی عالم برایم روشن شد، فلسفه ی وجودی نماز، معاد و غیره، همه برایم به نحو بسیار عمیقی روشن شد. فهمیدم آن عالِم بزرگ از چه منظری به دستورات دین نگاه می کرده و در چه حالتی عبادات خود را انجام می داده است». با توجه به نکاتی که تا حال ذکر شده، دیگر انتظار نیست بپرسید چطوری ما چنین ارتباط هایی را برقرار کنیم، زیرا آنچه باید در رفع موانع و ایجاد عوامل انجام دهید، معلوم شد، روح شما خودش آن عوالم را می شناسد و به وقتش کار خود را می کند. به اندازه سعه ای که در جنبه ی شخصی پیدا کرده، با آن عوالم مرتبط می شود. ابتدا به صورت اجمال با انوار معنوی مرتبط می شود که در نتیجه ی آن، احوالات شما تغییر می کند، بدون آن که مصداق آن انوار را بشناسید ولی بعضاً متوجه مصداق آن هم می شوید. محال است نور حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف متوجه شیعیان نباشد ولی چون به

صورت اجمال هست، نمی فهمیم آن نور و آن صفا از کجا است ولی از آن استفاده می کنیم.

تمام عرایض بنده برای این است که عزیزان در عبادات خود و از جمله در اعتکاف و حج و زیارت؛ حضور خود را حفظ کنند تا قلب سیر خود را آرام آرام شروع کند و از علم حصولی خود بگذرد و آن باورها را حضوری و وجودی کند، و عملاً بتوانید در عوالم بالاتر حاضر شوید.

فکر می کنم إن شاءالله تا حالا روشن شده باشد که چرا ائمه ی دین تأکید می فرمایند حفظ حضور قلب دارای برکات غیر قابل پیش بینی است. چون از آن طریق قلب شما به آن چه تکویناً می شناسد، شخصاً دست می یابید و انسان از طریق قلبِ خود به توانایی خاصی دست می یابد که به هر مرتبه ی معنوی که اراده کرد، خود را به نحو حضوری در آن مرتبه می یابد، چون قبل از این هم از جهت تکوینی خود در آن جا بود ولی از نظر شخصی نمی توانست خود را در آن جا بیابد. مشکل یا در آن است که موانع هنوز غلظت دارند که باید آن را رقیق کرد و یا عوامل ضعیف اند که باید آن را تقویت نمود، و این معنی دین داری است.

این که نظر به حرکات و سکنات اولیاء الهی متذکر راه صحیح می باشد به این دلیل است که ما در جنبه ی تکوینی با حقیقت آن ها آشناییم، در نتیجه نظر به ظاهر آن ها ما را به حقیقت آن ها منتقل می کند، حقیقتی که نفس ما آن را می شناسد و از آن طریق، تکوین ما با جنبه ی تشریعی و شخصی ما متحد می شود. آن هایی که آمادگی اولیه را داشتند با دیدن وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مسیر خود را می یافتند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمودند: دیدن

جمال علی علیه السلام عبادت است. چون این رؤیت موجب می شود تا جنبه ی شخصی انسان با جنبه ی تکوینی نفس اش - که با ملکوت حضرت مرتبط است- ارتباط پیدا کند.

مشکل آن است که جمال اولیاء از منظرمان رفته است و گرنه بسیاری از حقایق با نظر به آن ها برایمان روشن می شد. امروز هم اگر از جهتی از منظر ما غائب اند ولی از جهت نظر به سیره و سنت و گفتار، در منظر ما هستند و امکان انتقال به ملکوت آن ها از طریق توجه به سیره و سنت و گفتار آن ها ممکن است و نتیجه اش این می شود که انسان به جهت جنبه ی تکوینی گسترده ای که دارد خود را در کنار آن ها بیابد. مشکل در وجود موانع و عدم حضور عوامل است و همین ها موجب شده که ما خود را در این دنیا تنها احساس کنیم و راهی به سوی اُنس با کروبیان عالم قدس و عالم معنا در جان خود نگشاییم.

برکات ملاقات مؤمنین

کسی که ما را به یاد خدا می اندازد در واقع ما را متذکر خودمان می کند و جانمان را به سوی دروازه های عالم ملکوت که در عالم غیب و معنا به سر می برد، راهنمائی می نماید. حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَسْكُنُ إِلَى الْمُؤْمِنِ كَمَا يَسْكُنُ الظَّمْآنُ إِلَى الْمَاءِ الْبَارِدِ»؛(۱)

مؤمن از طریق مؤمن در آرامش قرار می گیرد، مانند تشنه که با آب گوارا به آرامش می رسد.

۱- بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۱۶۵.

مـؤمن برای برادر مـؤمن خـود دریچه ی سـیر به سـوی عـالم غیب و ملکـوت است، لـذا بـا جمـال خـود، برادر خود را به سوی آرامشِ عالم معنا دعوت می کند. سکینه یا آرامش مربوط به عالم حرکت و تغییر نیست، مربوط به عالم ثابتات است که تجلی آن در حرکات و سـکنات مؤمنین به صورت وقار ظاهر می شود. عالم ثابتات کجا و شـتاب زدگی های شیطانی کجا، حضرت پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمودند: «العجله من الشّیطان و التّأنّیُ من الله تعالی»؛(۱) عجله از شـیطان و وقار از خدا است. پس هرجا سکینه هست شیطان را در آن جا راه نیست. طبق روایت فوق؛ ارتباط مؤمن با مؤمن انسان را متوجه جنبه ی ملکوتی برادر مؤمن خود می کنـد، جنبه ای که فوق عالم تغییر و حرکت است و لذا تجلی آن به صورت سـکینه و آرامش در حرکات و کلمات او به نمایش می آید.

رسول خـدا می فرمایند: «بَکَی شُـعَیْبٌ علیه السـلام مِنْ حُبِّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّی عَمِیَ فَرَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَیْهِ بَصَـرَهُ ثُمَّ بَکَی حَتَّی عَمِیَ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَیْهِ بَصَـرَهُ ثُمَّ بَکَی حَتَّی عَمِیَ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَیْهِ بَصَـرَهُ فَلَمَّا کَانَتِ الرَّابِعَهُ أَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِ یَا شُـعَیْبُ إِلَی مَتَی یَکُونُ هَـذَا أَبَـداً مِنْکَ إِنْ یَکُنْ هَـذَا خَوْفاً مِنَ النَّارِ فَقَدْ أَجَرْتُکَ وَ إِنْ یَکُنْ شَوْقاً إِلَی الْجَنَّهِ فَقَدْ أَبَحْتُکَ قَالَ إِلَهِی وَ سَـیِّدِی أَنْتَ تَعْلَمُ أَنِّی مَا بَکَیْتُ خَوْفاً مِنْ نَارِکَ وَ لَا شَوْقاً إِلَی جَنَّتِکَ وَ لَکِنْ عَقَدَ حُبُّکَ عَلَی

۱- إحیاء علوم الدین، ج ۸، ص ۵۹.

قَلْبِی فَلَسْتُ أَصْبِرُ أَوْ أَرَاکَ فَأَوْحَی اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَیْهِ أَمَّا إِذَا کَانَ هَذَا هَکَذَا فَمِنْ أَجْلِ هَذَا سَأُخْدِمُکَ کَلِیمِی مُوسَی بْنَ عِمْرَان».(۱)

شعیب علیه السلام از حبّ خدای عزوجل آن قدر گریست تا نابینا شد، پس حقّ تعالی بینایی را به او برگرداند سپس آن قدر گریست تا بینایی خود را از دست داد، باز خداوند چشمانش را به او بازگرداند، پس از آن باز آن قدر گریست تا نابینا گردید، این بار نیز خدای عزّ و جلّ بینایی را به وی برگرداند، پس چون بار چهارم شد حقّ تعالی به او وَحی نمود و فرمود: ای شعیب تا کی این طور می کنی، اگر از خوف جهنّم گریه می کنی، تو را از آن آزاد و رها کردم و اگر به جهت شوق به بهشت گریه می کنی، بهشت را برایت مباح نمودم.

شعیب علیه السلام عرض کرد: پروردگارا، تو می دانی که نه از خوف جهنّم می گریم و نه به خاطر شوق بهشت اشک می ریزم بلکه حبّ و شوق تو قلبم را فرا گرفته به طوری که صبر نمی توانم نمود تا تو را ببینم.

خداوند جل جلاله به او وحی نمود و فرمود: حال که چنین است کلیم و هم سخنم موسی بن عمران را به زودی خادم تو قرار می دهم.

از روایت فوق معلوم می شود برای ورود به عالم ملکوت و اُنس با خدا، خداوند مصاحبت حضرت موسی علیه السلام را به حضرت شعیب علیه السلام می دهد، جان انسان با چنین ملاقاتی از جنبه ی باطنی خود تغذیه می کند. زیرا از طریق اُنس با اولیاء الهی یک نحوه اتحاد با جنبه ی باطنی آن ها برای ما پدید می آید و در صفای آن ها مستقر می شویم. به همین جهت

۱- علل الشرائع، ج ۱، ص ۵۷.

فرموده اند در محضر عالمان حاضرشدن برکات بیشتری دارد تا صرفاً به مطالعه ی آثار نوشتاری آن ها اکتفا کنیم.

این که عزیزان می پرسند چگونه برکات اعتکاف و حج و ماه مبارک رمضان را حفظ کنیم؟ جواب آن است که از طریق ارتباط با مؤمنینی که متذکر نور الهی اند می توان روح عبادات را در خود حفظ کرد، به شرطی که موانعی مثل کبر و حسد و غضب و امثال آن ها را رقیق کرده باشیم تا راه به سوی جنبه ی باطنی و تکوینی جانمان باز باشد. در این صورت راه پیدا می شود، راه که پیدا شد احساس می کنید می شود سیر کرد و مرتبط شد و جان را تغذیه کرد. در آن حالت سیرِ «اِلَیهِ راجِعُون»؛ صورت خود را می نمایاند، و محبوبتان در منظر شما قرار می گیرد و با امید به لطف و رحمت او سیر خود را ادامه می دهید وگرنه از آن جایی که هیچ کس بدون سیر به سوی خدا نیست، اگر خود را اصلاح نکنیم خداوند با اسم قهر و غضب خود ما را به سوی خود می کشد و طوری وارد جنبه ی باطنی خود می شویم که هیچ بهره ای از نسیم جانفزای عالم غیب و معنویت نصیب ما نمی شود.

ظهور موانع پنهان

با به صحنه آوردن قلب، تمام استعدادهای اُنس با عالم نور و معنا به کار می افتد. عمده آن است که سعی کنیم قلب را از بی سر و سامانی، به حضور بیاوریم و چشم های قلب را متوجه حقایق عالم معنا نماییم. این جا دیگر حرف زدن فایده ندارد، فکر کردن هم بی فایده است، باید عمل کرد

ص: ۱۰۸

و قلب را به کـار گرفت. در فکر و نظر می تـوانیم تصور کنیم که چگونه قلب را به حضور ببریم، ولی وقتی می خواهیم وارد عمل شویم احساس می کنیم اصلاً قلبی در کار نیست، اینجاست که می فهمیم چگونه با عبادات باید برخورد کرد تا قلبِ رفته بر گردد. حضرت صادق علیه السلامی فرماینـد: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ خَافَ اللَّهَ وَ مَنْ خَافَ اللَّهَ سَخَتْ نَفْسُهُ عَنِ الدُّنْيا»(۱) هرکس خدا را شناخت و متوجه آن همه نور و کمال شد، خوف الهی در جان او ظاهر می شود و هرکس خوف الهی پیدا کرد نفس خود را از دنیا برمی کَند. چون می بیند همین که دل خود را متوجه دنیا کرد از آن قلبی که به کمک آن نور غیب و معنا را می دید محروم شد. در این حالت است که انسان می فهمد با رعایت دستورات شرعی چگونه می توان قلب را به صحنه آورد و چشم های آن را از غبار طلب دنیا پاک کرد و به تماشای انوار ملکوت نشست و سیر حقیقی را شروع نمود. وقتی می فهمیم چه بلایی با پرحرفی ها و آرزوهای بلندِ دنیایی بر سر خود آورده ایم که بخواهیم قلب را به صحنه بیاوریم، آن گاه احساس می کنیم که قلب نداریم. به همین جهت قرآن می فرماید: «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ»؛(۲)

در این قرآن ذکر و یادآوری هست، برای کسی که قلب دارد و یا بدان قرآن گوش سپارد، در این حالت او مشاهده می کند. چون حجاب های بین او و حقایق غیبی کنار می رود و با چشم دل با انوار عالم معنا متحد می گردد.

ص: ۱۰۹

۱- بحار الأنوار ، ج ۶۷، ص ۳۵۷.

۲- سوره ی ق، آیه ی ۳۷.

اشک و ناله ی اولیای خدا به جهت آن است که از جهتی دل در میان است و از جهت دیگر دل در میان نیست. آری دل در میان است که آن ها نظر به محبوب خود دارنـد، ولی در همان حال می بینند دل در میان نیست زیرا محبوب رخ نمی نمایاند و از سالک طلب فنای بیشتر می کند. به گفته ی حافظ:

رو

بر رهش نهادم و بر من گذر نکرد

صد لطف چشم داشتم و اویم نظر نکرد

ماهی

و مرغْ دوش ز افغان من نخفت

وآن شوخْ دیده بین،که سرازخواب برنکرد

عمل حقیقی، عمل قلبی است که در اثر آن جان انسان از ساحت عالم ماده به سوی عالم غیب و معنویت سیر می کند،(۱)

در چنین شرایطی است که موانعِ سیر ظاهر می شوند و نمی گذارند این سیر انجام شود، گفت:

آب

گِل خواهد که در دریا رود

گِل

گرفته پای او را می کشد

چیست

این از گِل گرفتن آب را

جذب

تو نُقل و شراب ناب را

حتماً ملاحظه فرموده اید که چگونه خیالات دنیایی در نماز به سراغ انسان می آید و مزاحم حضور قلب می شود، در حالی که در امور معمولی این خیالات ظاهر نمی شونـد. چون در نماز بنا دارید از ساحت عالم ماده و دنیای کثرات به ساحت عالم غیب

و معنا سیر کنید. به عبارت دیگر می خواهید ساحت خود را تغییر دهید، در اینجاست که موانع ظاهر

۱- حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «اَلْعَمَلُ هُوَ النِّیهُ» عمل همان نیت است.(معدن الجواهر از ابوالفتح کراجکی، ص ۵۴) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إنَّمـا الأعمالُ بِالنِّیات وَ إنَّما لِکُلِّ امْرِءٍ مَا نَوی» ارزش اعمال فقط به نیت و جهت قلب بستگی دارد، هرکس هرآن چه نیت کرده نصیبش می شود(بحارالأنوار، ج ۶۷، ص ۲۱۱).

می شوند. تا وقتی نمی خواستیم تغییر ساحت دهیم، در همان ساحتی بودیم که خیالات و کثرات نیز در همان ساحت بودند، لذا مانعی محسوب نمی شدند که در مقابل ما صف بکشند. عالم کثرت وقتی مانع ما است که بخواهیم از کثرت به سوی وحدت سیر کنیم.

بر اساس نکته ی فوق تا کسی قلب خود را راه نیندازد نمی فهمد حب دنیا چه بلائی بر سر او آورده، در این حالت است که دستورات شریعت معنی حقیقی خود را پیدا می کند، چه دستوراتی که ما را از موانع نهی می کند و چه آن دستوراتی که ما را در ایجاد عوامل امر می نماید.

دستورالعملی جهت رهایی از وَهم

امامان معصوم که صاحب اصلی دل اند و می دانند چگونه انسان ها می توانند دل را در صحنه بیاورند و به تماشای عالم معنویت بنشینند، راه عبور از موانع را گوشزد می کنند، موانعی که پای جان ما را می گیرد و نمی گذارد افق خود را به سوی عالم تکوینِ خود سیر دهیم. راوی به حضرت امام صادق علیه السلام عرض می کند: «جُعِلْتُ فِدَاکَ، الرَّجُلُ مِنْ إِخْوَانِی یَبْلُغُنِی عَنْهُ الشَّیْ ءُ الَّذِی أَکْرَهُ لَهُ، فَأَسْأَلُهُ عَنْهُ فَیُنْکِرُ ذَلِکَ، وَ قَدْ أَخْبَرَنِی عَنْهُ قَوْمٌ ثِقَاتٌ، فَقَالَ لِی یَا مُحَمَّدُ! کَذِّبْ سَمْعَکَ وَ بَصَرَکَ عَنْ أَخِیکَ- فَإِنْ شَهِدَ عِنْدَکَ خَمْسُونَ قَسَامَةً وَ قَالَ لَکَ قَوْلًا فَصَدِّقْهُ وَ کَذِّبْهُمْ، وَ لَا تُذِیعَنَّ عَلَیْهِ شَیْئاً تَشِینُهُ بِهِ وَ تَهْدِمُ بِهِ مُرُوَّتَهُ، فَتَکُونَ مِنَ الَّذِینَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ، إِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ أَنْ تَشِیعَ الْفاحِشَةُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ فِی الدُّنْیا وَ

الْآخِرَهِ»(۱) قربـانت گردم! از یکی از برادرانم خبر ارتکـاب عمل بـدی به من می رسـد، از خودش می پرسم انکار می کنـد، با این که افراد موثقی آن را به من خبر دادنـد. راوی می گویـد؛ حضـرت به من فرمودند: ای محمد! گواهی گوش و چشـمت را هم نسبت به برادرت دروغ شـمار و اگر پنجاه عادل هم گواهی دهند و خودش بر خلاف آن ها گفت؛ او را باور دار و همه را تکـذیب کن. و چیزی در بـاره او فـاش مکن که زشـتش کنی و آبرویش را ببری و از آنان باشـی که خـدای عزّ و جلّ در باره شان فرموده: «هرکه دوست دارد زشتی در باره مؤمنان فاش شود برای او در دنیا و آخرت عذابی دردناک است».

انسـان بـا رعـایت دسـتورالعمل فوق از هلاـکتِ دنبال کردن عیوب مؤمنین رها می شود و راه ارتباط با عالم ملکوت را بر خود می گشاید.

چنانچه ملاحظه می فرمائید حضـرت می خواهند ذهن و فکر ما مشغول موضوعات وَهمی نشود تا نسبت به برادران ایمانی خود کـدورت پیـدا نکنیم وگرنه نمی توانیم از ملاقـات آن هـا بهره ی لاـزم را ببریم و درنتیجه امکـان سـیر به سوی عـالم معنا از ما گرفته می شود.

می فرماینـد اگر خودش می گویـد من چنین عمـل زشتی را انجام نـدادم ولی پنجاه نفر قسم می خورنـد که ما دیـدیم او انجام داد، حرف برادر مؤمن خود را تصـدیق کن و مواظب باش در باره ی او چیزی فاش نکنی که شخصـیت او را زشت جلوه دهی و آبروی او را ببری وگرنه شامل کسانی می شوی که خداوند در موردشان فرمود در دنیا و آخرت برایشان عذابی

۱- بحار الأنوار، ج ۷۲ ، ص ۲۵۵.

دردنـاک هست. ملاحظه بفرمائیـد چگونه امـام علیه السـلام افق جان ما را از فتنه ها می رهاننـد تا بتوانیم به راحتی در سـیر از ساحت عالم کثرت به سوی عالم معنا موفق شویم. یکی از موانع بزرگِ سـیر به سوی حقیقتِ تکوینی جانمان، مشغول شدن به عیب دیگران است، تا سـخن امام علیه السـلام را عمل نکنیم متوجه اشـتباهات خود در راسـتای قضاوت نسـبت به دیگران نمی شویم. با رعایت دسـتور حضـرت صادق علیه السـلام تازه خداوند چشم ما را باز می کند و صاحب بصیرت می شویم و در آن حال می توانیم حتی بفهمیم که ماوراء آنچه چشممان دیده است، حقیقت چیز دیگری است. آری اگر چشم ما عمل گناهی را از انسـان مؤمنی دیـد، ولی خودش منکر آن است که آن را انجـام داده، این نشـان می دهـد جهت گیری او چیز دیگری است، پس چشم ما درست ندید، چون جهت گیری او حقیقت اوست.

یکی از دوستان می فرمودند؛ قبل از انقلاب جهت دیدار یکی از همرزمان، سفری به سوریه کردم، وقتی به سراغ خانه ای رفتم که او آدرس داده بود، چون خانه، خانه ی مسافرتی بود، در باز بود و رفتم داخل، دیـدم چنـد اطاق اطراف حیات است، سـراغ اطاق رفیقم را گرفتم، وقتی درِ اطاق او را باز کردم دیـدم تلویزیون او روشن است و عکس هایی از زنان نیمه عریان را نمایش می دهـد و او خواب است. به ذهنم آمـد شایـد او هم از دین برگشـته و مارکسـیست شـده است، ولی تحت تأثیر همین روایت چیزی نگفتم تـا فردا که نزدیـک وقت اخبـار، تلویزیون را روشن کرد، فهمیـدم دیروز هم همین کار را کرده و در حین دیـدن اخبار خوابش برده و آن برنامه ی فاسد بعد از اخبار بوده است.

از این نمونه ها زیاد داریم مهم آن است که به جای پذیرفتن وسوسه ی شیطان و محروم شدن از سیر روحانی خود به سوی عالم معنویت، فرمایش امام معصوم علیه السلام را بشنویم و جان خود را به حقایق ربانی متصل کنیم.

حضرت در آخر فرمایش خود ما را متوجه آیه ی قرآن می کنند که می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛(۱) در این آیه می فرماید آن هایی که زشتی های مؤمنین را افشاء می کنند در دنیا و اخرت در عذابی دردناک هستند. ملاحظه فرمایید نمی گویند آن هایی که به مؤمنین بهتان می زنند، می فرماید آن هایی که عیب مؤمنین را افشاء می کنند در عذاب دردناکی هستند، رمز موضوع در آن است که انسان مؤمن انسانی است که ولایت الهی را پذیرفته است و طبق آیه ی قرآن خداوند او را از ظلمات اعمال زشت به سوی نور سیر می دهد. می فرماید: «اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُواْ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّوُرِ وَالَّذِينَ كَفَرُواْ أَوْلِيَآؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛(۲)

خداوند ولیّ کسانی است که ایمان آورده اند، آنان را از ظلمات خارج و به سوی روشنایی رهنمایی می کند، ولی کسانی که کفر ورزیده اند، اولیاء و سرپرستانشان طاغوت ها هستند که آنان را از نور به سوی ظلمات می کشانند، آنان اهل آتشند و در آن جاودانند.

۱- سوره ی نور، آیه ی ۱۹.

۲- سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۷.

بـا توجه به آیه ی فوق اگر انسانِ مؤمنی آلوده به ظلماتی هم باشـد، نور الهی او را از آن ظلمات خارج می کنـد. در حالی که موضوع در مورد کافر برعکس است، و خوبی های اولیه ی او نیز با پـذیرفتن حکم غیر خدا، از بین می رود. آیا با توجه به این آیه نباید اگر چشم و گوش ما عمل زشتی را از انسان مؤمن دید و او آن را انکار کرد، چشم و گوش خود را تکذیب کنیم؟

حضـرت صادق علیه السـلام به عبـدالله بن جنـدب می فرماینـد: «يَا ابْنَ جُنْدَبٍ لَا تَقُلْ فِي الْمُذْنِبِينَ مِنْ أَهْلِ دَعْوَتِكُمْ إِلَّا خَيْراً وَ اسْتَكِينُوا إِلَى اللَّهِ فِي تَوْفِيقِهِمْ وَ سَلُوا التَّوْبَةَ لَهُم»؛(۱) در مورد گناه کارانی که از جمع شـیعیان هستند سخن مگوئید مگر به خیر و خوبی، از خـدا خاضـعانه برایشان تقاضای توفیق کنید و از خدا بخواهید که توبه کنند. حضـرت اولاً: ما را متوجه یک قاعده ی مهمی در عالم می فرمایند که خود را گرفتار گناهان مؤمنین نکنیم. ثانیاً: مواظب روح و روان خود باشیم که قلب ما مشغول این امور نگردد. ثالثـاً: اگر آن افراد ولایت الهی را قبول دارنـد به اصـلاح شخصـیت آن ها امیـدوار باشـیم. وقتی انسان ولایت الهی را قبول داشت - در حال حاضـر که امام معصوم عجل الله تعالی فرجه الشـریف غایب اند، متوجه ولایت فقیه می شود- از این طریق از دام های بسـیاری که دشـمنان اسـلام برایش پهن کرده انـد رها می گردد، و چون رویکرد اصـلی او درست است، عیب های عملی او به مرور از صحنه ی شخصیت او زدوده می شود.

۱- بحارالأنوار ، ج ۷۵، ص ۲۸۰.

عنایت داشته باشید که موضوع ولایت الهی از صدر آن که پذیرش حکم خدا و حاکمیت امام معصوم علیه السلام است، تا ذیل آن که پذیرش ولایت فقیه در زمان غیبت است، عامل بسیار مهمی در دفع وسوسه های شیطان و در سیر شما به سوی جنبه تکوینی تان می باشد. وگرنه در عین عبادات کثیر راهی به سوی عالم معنا بر شما گشوده نمی شود. روحیه ای که متوجه است نباید طاغوت در صحنه ی مناسبات جامعه تصمیم گیر باشد، نظرش همواره با ولایت امام معصوم است و لذا همچون حضرت یعقوب علیه السلام که همواره نظر بر یوسف علیه السلام داشتند و درنتیجه ی آن نظر و توجه، آنچنان سیری پیدا کردند که بوی یوسف علیه السلام را از فرسنگ ها فاصله استشمام کرد و در نهایت هم چشمشان به جمالِ یوسفِ محبوب خود روشن گشت، انسانی هم که همواره در تمنّای حاکمیت امام معصوم علیه السلام است؛ اولاً: جایگاه ولایت فقیه را می فهمد و از فتنه ها ی دوران نجات می یابد. ثانیاً: به لطف الهی چشمش به جمال امامش منوّر می شود، و این است معنی «اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُواْ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَـاتِ إِلَى النُّوُرِ»؛ خداوند انسان را از ظلماتِ حجاب نظر به خود، به سوی نورِ نظر به عوالم معنوی سیر می دهد.

حتماً شنیده اید که می فرمایند جهت حضور قلب در نماز در ابتدای امر نظر را متوجه استاد خود نمائید و به نور حضور استاد، خود را وارد حضور قلب کنید. این دستور براساس همین قاعده است که عرض شد. چون نفسِ ناطقه یا قلب در عوالم باطنی با روح استادِ خود راحت تر مرتبط می شود و لذا با اتحاد با روح او، می تواند منور شود به حضوری که او نسبت به عالم غیب دارد و از منظر حضور او به عالم بنگرد.

ص: ۱۱۶

به امید روزی که بتوان با نور حضور امامان علیهم السلام در همه ی عوالم حاضر شویم، آرزوی بلندی است ولی آن ها خانواده ی کرم اند. به گفته ی حافظ:

اگر به کوی تو باشد مرا مجال وصول

رسد به دولت وصل تو کار من به

اصول

چو بر در تو من بی نوای بی زر و

زور

به هیچ باب ندارم ره خروج و دخول

کجا روم، چه کنم، چاره از کجا

جویم

که گشته ام ز غم و جُور روزگار

ملول

منِ شکسته ی بد حال، زندگی یابم

در آن زمان که به تیغ غمت شوم

مقتول

خراب تر ز دل من غم تو جای نیافت

که ساخت در دل تنگم قرارگاه نزول

دل از جواهر مهرت چو صیقلی دارد

بود ز رنگ حوادث هر آینه مصقول

چه جرم کرده ام ای جان و دل، به

حضرت تو

که طاعت من بی دل نمی شود مقبول

به درد عشق بساز و خموش کن حافظ

رموز عشق مکن فاش پیش اهل عقول

سؤال: با توجه به این که می فرمایید در عبادات و حتی علاوه در عبادات، به طور کلی باید همیشه قلب در صحنه ی حضور با حق باشد، و جهت آن همواره به سوی پروردگارمان قرار بگیرد تا بتوانیم در جنبه ی تکوینی خود حاضر شویم و در همه ی عوالمِ وجود سیر کنیم، حال وقتی شرایط ما این طور نیست که بتوانیم همواره قلب را در چنین حالتی قرار دهیم و حتی در نماز و سایر عبادات مثل اعتکاف و حج و زیارت نیز قلب ما این طور که شما می فرمایید در محضر خدا قرار ندارد، چه باید بکنیم؟ آیا از آن عبادات منصرف شویم و امید به فعلیت رساندن باورهای دینی خود را از سر بیرون کنیم، یا می توانیم امیدوار باشیم، چگونه؟

جواب: اولاً: همین که عزم انجام عبادتی را در خود ایجاد می کنید جهت قلب خود را متوجه پروردگارتان کرده اید. ثانیاً: در این مباحث

تأکیـد ما بر این نکته بود که سـعی کنیـد در حـدّ امکان قلب را در عبادات حاضـر نگه داریـد، که چگونگی آن با دفع موانع و ایجاد عوامل مورد بحث قرار گرفت. ثالثاً: وقتی عزم کلی شما در عبادات به سوی پروردگار باشد و تا حدّ امکان و در رویکرد کلی در دفع موانع و ایجاد عوامل تلاش فرمودیـد؛ با حفظ قالب کلی عبادات، به مرور نفس ناطقه آماده ی حضور می شود. و با رعایت قالب عبادات - اعم از نماز و حج و اعتکاف و زیارت- وارد عالَمی می شوید که به مرور برایتان آشـنا و آشـناتر می گردد و هرگز انتظار نداشـته باشید یک مرتبه نفس ناطقه یا قلب به صورت تشریعی و طوری که شما احساس کنید، خود را در آن عوالم بیابـد. وظیفه ی مـا بـا توجه به موضوعاتی که بحث شـد، رعایت قالب عبادات است و اسـتمرار در انجام آن ها تا إن شاءالله قلب به کمک معارفی که دارد همواره در جلوی ما قرار گیرد و ما را جلو ببرد.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

منابع

قرآن

نهج البلاغه

تفسیر المیزان، علامه طباطبایی«رحمه الله علیه»

اسفار اربعه، ملاصدرا«رحمه الله علیه»

فصوص الحکم، محی الدین

بحارالأنوار، محمدباقر مجلسی«رحمه الله علیه»

الکافی، ابی جعفر محمدبن یعقوب کلینی«رحمه الله علیه»

مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخی

روح مجرد، آیت الله حسینی طهرانی«رحمه الله علیه»

احیاء علوم الدین، ابوحامد غزالی

مصباح الهدایه الی الخلافه و والولایه، امام خمینی«رحمه الله علیه»

تفسیر انسان به انسان، آیت الله جوادی آملی

اسرار الصلاه، آیت الله جوادی آملی

سلسله مباحث امام شناسی، آیت الله حسینی تهرانی

غرر الحکم و درر الکلم

«مصباح الشریعه»، ترجمه عبد الرزاق گیلانی

تحف العقول، ابن شعبه حرانی

معادشناسی ،آیت الله حسینی تهرانی

إرشاد القلوب إلی الصواب ،شیخ حسن دیلمی

وسائل الشیعه، شیخ حرّعاملی

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف موعود موجود ،آیت الله جوادی آملی

اعتقادات امامیه،شیخ صدوق و شیخ مفید

شرح حدیث «جنود عقل و جهل»، امام خمینی

علل الشرائع شیخ صدوق

ص: ۱۱۹

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- آشتی با خدا ازطریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- ده نکته از معرفت النفس
- کربلا، مبارزه با پوچی ها (جلد ۱و۲)
- فرزندم این چنین باید بود (شرح نامه۳۱ نهج البلاغه) (جلد ۱و۲)
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیله القدری فاطمه علیها السلام
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- فرهنگ مدرنیته و توهّم
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- معاد؛ بازگشت به جدّی ترین زندگی
- بصیرت حضرت فاطمه علیها السلام
- جایگاه و معنی واسطه فیض
- هدف حیات زمینی آدم
- زن، آن گونه که باید باشد
- عالم انسان دینی
- ادب خیال، عقل و قلب
- آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود

· انقلاب اسلامی، باز گشت به عهد قدسی

· امام خمینی و خودآگاهی تاریخی

مبانی نظری و عملی حب اهل البیت

ص: ۱۲۰

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹